چاپ دوم

سلسلة الصدق



حکم شرعی درمورد

عساکر حکومتهای طاغوتی

ومدافعین قوانین وضعی

مؤ لف: الشيخ عاصم ابومحمد المقدسی (فك الله أسره)

مترجم: استاد شهید احمدظاهر ((اسلمیار)) رحمه الله

مشخصات کتاب

نام کتاب: حکم شرعی در مورد
عساکر حکومتهای طاغوتی
و مدافعین قوانین وضعی

مؤلف: الشیخ عاصم ابو محمد المقدسی (فك الله أسره)

مترجم: استاد شهید احمد ظاهر (اسلمیار) رحمه الله

سال چاپ: ١٤٣٤ هجری قمری، ١٣٩٢ هجری شمسی

نوبت چاپ: دوم

تیراژ: یک هزار

ناشر: اداره نشراتی دار الصدق



با چاپ و نشر این کتاب در جنگ علیه صلیبی ها خود را سهیم سازید.

فهرست

به نام الله عزوجل

پیشگفتار

موضوع حکم عساکر، پولیس، وکارمندان حکومت های اشغالی دست نشانده وطاغوتی از مهمترین وگرمترین موضوعات روز است، ولی با وجود اهمیت این موضوع قبل از کتاب بدست داشته هیچ مرجعی در دست نبود تا حکم قطعی وحقیقت این قضیه را روشن سازد. آنانیکه آنسوی صف ودر پهلوی حکومت های طاغوتی قرار دارند همیشه در سعی وتلاش بودند تا این همکاری را به بهانه های مختلف ودلایل عجیب وغریب مشروعیت بخشند، چنانچه مخالفین آنان در صف جهاد اگرچه در کفر نظام هیچ شکی نداشتند اما همیشه در بیان حکم کارمندان وهمکاران آنان دچار مشکل بودند.

اینک کتاب بدست داشتۀ تان که اصل آن عربی بوده وبه زبان دری ترجمه گردیده است این ابهام ومشکل را با براهین قاطع حل نموده است وحکم همۀ طبقه های همکاران حکومت های ذکر شده را آنچنان با تفصیل بیان داشته است که جای شک وتردیدی در آن باقی نمانده است.

این کتاب بر علاوۀ اینکه اولین وواضحترین کتاب درینمورد میباشد دارای خصوصیات وویژگیهای دیگری نیز میباشد که از آنجمله میتوان به مسایل آتی اشاره کرد: اولین ویژگی آن اینست

که این کتاب در دفاتر آرام ده، آسوده وبا استفاده از وسایل جدید تکنالوژی همچو کمپیوتر وانترنت نوشته نشده است، و چنانچه شهید عبد الله عزام رحمه الله می فرماید: نه در مجلسی نوشته شده است که در یکی از هوتل های مزین شهر برپا شده باشد وآغاز آن به نوشابه های اسرائیلی و آخر آن با خوردن کباب وانواع مختلف غذاهای داخلی وخارجی پایان یافته باشد، ودر لحظات اندک اخیر سخنی چند دربارۀ جهاد، حکومت اسلامی وپیروی از نظام های طاغوتی گفته شده باشد، بلکه این کتاب را مجاهد اسیر در عقب سلول های زندان بدون استفاده از وسایل مدرن به رشتۀ تحریر در آورده و دانشمند بزرگواری که در صف هجرت وجهاد قرار داشت و در راه الله ﷻ شهید شد آنرا ترجمه کرده است. این کتاب را مجاهد اسیر شیخ ابو محمد مقدسی نوشته وشهید – باذن الله ﷻ– استاد احمد ظاهر (اسلمیار) ترجمه کرده است.

یکی از ویژگیهای دیگر این کتاب اینست که مؤلف و مترجم هر دو در مدینۀ منوره علم دین را فرا گرفتند، واز اساتیدی فرا گرفتند که بیشترین آنان اگرچه خودرا منسوب به سلفیت وسلف صالح میدانند اما حقیقت آنچه را سلف بیان کرده بودند درک نکرده اند. آن اساتیدی که خود توحید ووحدانیت را وسیلۀ کسب روزی وشهرت ساختند، حکمروایان طاغوتی را با اشکال مختلف آن پیروی وعبادت کردند، آنان را ولی الأمر وواجب الاطاعت دانستند، بلکه مخالفت آنان را بغاوت وخروج توصیف کردند ولی مسلمانان

ومجاهدین را به مجرد ظاهر شدن مخالفت کوچک فرعی متصف به شرک وکفر کردند.

اما این دو مجاهد اسیر وشهید راه اصلی سلف صالح را پیموده، حقیقت دین شانرا درک کردند وپرچم بغاوت را در مقابل آن عده از منتسبین به سلف بالا کردند که در دربار شاهان طاغوتی نشسته وخودرا پیروان سنت محمدی ﷺ ومتولیان دین دانستند.

از سوی دیگر چون این کتاب به زبان دری وبرای افغانان ترجمه گردیده است خارج از موضوع نمی بینم که برداشت آنعده از منتسبین به علم را نیز در اینجا ذکر کنم که در صف حکومت دست نشاندهٔ امریکایی وصلیبی قرار گرفته وبا دلایل پوچ وبی مفهوم شان میخواهند با عقیده ودین مردم بازی کنند، خود در مقابل دالر فتوا میدهند اما آخرت مردم عام را بدون دست مزد اندکی به باد فنا می دهند. این همان قشر عالم نمایی است که در زمان جهاد علیه شوروی وحکومت های کمونستی وقت نه تنها آن حکومت ها را تکفیر میکردند بلکه حتی محافظین واجیران مکاتب را در کابل واجب القتل میدانستند. آنان نه تنها فتوای کفر ومباح بودن خون مامورین آن حکومت ها را داده بودند بلکه پدران وبرادران آنانرا که در صف هجرت و جهاد بودند یا به جرم اینکه پسران وبرادران شان در کابل زندگی میکردند به قتل رسانیدند ویا هم به آنان به نگاه شک و جاسوسی دیدند.

آنگاه عساکر بیچاره، آنانیکه از روی سرک ها وکوچه ها به موتر های عسکری انداخته شده و مستقیما به جبهات جنگ برده میشدند حکم جداگانه یی نداشتند، آن عده از کسانیکه بخاطر کسب روزی ومزدوری به بیرون از خانه بر می آمدند ولی در تلاشی ها دستگیر و به جنگ سوق داده میشدند، اطفال وخانم های شان تا ماهها دربارۀ آنان نمی دانستند، سپس کشته وزخمی میشدند، یا اسیر میگردیدند، ویا هم بعد از ماهها به خانه بر می گشتند، آنهمه مباح الدم بلکه واجب القتل بودند، اما امروز آنانیکه داوطلبانه ودر مقابل دالر روزها در قطارها انتظار می کشند، فورم ها را خانه پری وتصدیق میکنند، ضمانت ها تقدیم میکنند، تمرین های عسکری می بینند، وگاهی برای تربیه به خارج برده میشوند، وبالآخره فکر صلیبی و ضد اسلامی ترزیق میشوند، ودر مقابل مسلمانان قرار گرفته و مخلصانه در دفاع از صلیب ونظام آن می جنگند وبه وظیفۀ خود چی عسکر باشند یا پولیس ویا هم کارمند استخبارات افتخار میکنند، بلکه آنچنان خدمت میکنند که گویا فریضۀ از فرایض الهی را انجام میدهند، اینها همه گاهی مجبور، گاهی مکرَه، وگاهی هم جاهل ونادان تلقی میگردند وحکم همرزمان صلیبی شان برایشان داده نمیشود.

دیروز مامور حکومت کمونستی کافر بود، اما امروز وزیر، والی، رئیس، وکیل پارلمان، قاضی وغیره در حکومتی که اساس آنرا بیشتر از چهل کشور صلیبی گذاشته وهدف آن ریشه کن کردن

اسلام ومسلمانان است، شب و روز در جنگ با مجاهدین ومسلمانان قرار دارد، نه طفل از شر آن در امان باقی مانده است ونه زن ونه هم مرد کهن سال، چنانچه نه مسجد در امن است ونه مدرسه ونه قرآن، اما باز هم ملاهای ابلیس صفت با ریش های سفید و دراز خود که نشانهٔ از نفاق آنان میباشد با لباس های به تن داشته خود در چشم مردم داخل شده وآیات قرآنی واحادیث نبوی ﷺ را تأویل وتحریف می نمایند، واین عمل زشت، غیر شرعی وحتی غیر اخلاقی خودرا وجیبهٔ دینی توصیف میکنند، بر منبر مساجد بالا شده واز آن جای مقدس مردم را به آن دعوت میکنند، در صف صلیب قرار گرفته وآنرا دعوت می نامند، و بدتر از همه اینکه تا کنون خودرا مجاهد نیز خطاب میکنند.

این کتاب به همین هدف نوشته وترجمه شده است تا اینعده از خود فروختگان نه تنها اینکه بعد از این با دین وعقیدهٔ خود بازی نکنند بلکه خوف الله ﷻ را در دلهای خویش راه داده واز گمراه ساختن عوام الناس وکشانیدن آنان بسوی شعله های جهنم باز آیند.

از سوی دیگر مردم عام نیز باید دیگر فریب این عده از علمای سوء را نخورند، وقبل از اینکه در روز آخرت چنانچه قرآن کریم می فرماید ملامتی را بر یکدیگر بیاندازند از آنان اظهار بیزاری کرده به آنان نفرین بفرستند. الله ﷻ می فرماید:

﴿إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا

تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ [البقرة:١٦٦-١٦٧].

ترجمه: «هنگامی که پیروی شدگان از پیروان بیزار شوند و عذاب را ببینند و پیوندها در حقّ آنان گسسته شود، و پیروان گویند: ای کاش ما بازگشتی داشتیم، تا همانگونه که آنان از ما بیزاری جستند از آنان بیزاری جوییم. الله ﷻ به اینطور کردارهایشان را (مایه) دریغ و درد به آنان می‌نمایاند و آنان از آتش بیرون آینده نیستند».

وما علينا إلا البلاغ

موفق افغان ٨ محرم الحرام ١٤٣٤هـ

مقدمه مؤلف (چاپ اول)

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله ومن والاه.

این کتاب از جمله کتاب هایی است که آنرا در زندان سواقه(اردن) در سال ١٤١٦ هجری در رد مشهور ترین شبهات مدافعان عساکر، کارمندان ومامورین حکومت ها و انصار قوانین نوشته بودم. آنگاه که به فضل الله ﷻ دعوت ما در زندان وخارج از آن گسترش یافت و در نتیجۀ آن چشمان مسلمانان ویکتاپرستان روشن گردید و در مقابل چشمان ملحدان ومزدوران آنان تاریک گردید. در این هنگام گروهی از فریب خوردگان ویا خود فروختگان به دفاع از عساکر ومامورین طاغوت (حکومت ها) برخاستند ومردم را از تکفیر عساکر وجهاد علیه آنان باز داشتند، و تعدادی از شبهات را زمزمه می کردند، وبدینگونه تلاش میکردند مردم را با این شبهات از دعوت بسوی اسلام بازدارند و کفر عساکر وکارمندان طاغوت ها را تایید نمایند! در این هنگام اقدام به نوشتن این کتاب کردم، و اسلوب آسانی را که مناسب این مقام است اختیار داشتم تا رد بر آنها وشبهات شان را ساده وآسان بگرداند.

علاوه بر آن در نظر گرفته شد تا این کتاب برای برادران ما که تازه به این دعوت مبارک رو آورده اند آسان باشد. به فضل الله ﷻ این هدف تحقق یافت، تا آنکه عده یی که از این کتاب استفاده

کرده بودند توانستند تا مدافعانی را جواب دندان شکن دهند که افتخار داشتند فارغان دانشکده های شرعیات وغیره اند. و این مصداق سخن علمایی است که میگفتند: شاید دشمنان اسلام را علوم زیادی باشد، چنانچه الله ﷻ می فرماید:

﴿فَلَمَّا جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَرِحُواْ بِمَا عِندَهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٨٣﴾ [غافر: ٨٣].

ترجمه: «پس چون پیامبران شان با معجزه‌ها بسوی آنان آمدند، به دانشی که نزد خود داشتند، شاد شدند و آنچه که آن را به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فرو گرفت».

اما وجیبۀ مسلمان است تا آنچه از دین را بیاموزد که همچو اسلحه با وی باشد و با آن به مقابله و رویارویی با این شیاطین بپردازد، و سپس خوف و اندوهی نداشته باشد زیرا:

﴿إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ٧٦].

ترجمه: «بی گمان که ترفند شیطان خیلی ضعیف است».

انسان بیسواد اما مسلمان و یکتا پرست، هزار ها عالم گمراه را شکست می دهد، چنانچه الله ﷻ می فرماید:

﴿وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ١٧٣﴾ [سورة الصافات].

ترجمه: «قطعا که سربازان ما غالب اند».

پس لشکر الله ﷻ به برهان و زبان غالب است چنانچه به شمشیر چیره و پیروز است.

برادران ما در زندان در آن هنگام این اوراق را کاپی کردند و در میان زندانیان که از گروه های فکری گوناگونی بودند نشر کردند و ما نیز نسخه های این کتاب را بر برخ زیادی از افراد پولیس، سربازان و افسران توزیع کردیم و آنان را به بیزاری از شرک، قانون اساسی و کفر طاغوت ها دعوت دادیم. اکثر آنها به همین شبهات ذکر شده در این کتاب پناه می بردند.

در نوشتن این کتاب بر ذهن و حافظه ام اعتماد کرده بودم، چون کتابهایی که مصادر نوشتن را تشکیل میدهند در زندان موجود نبود. سپس هنگامی که از زندان رها شدم مشاهده کردم که این کتاب در انترنت نشر شده است و برخ زیادی از جوانان آن را به دلیل اختصار و آسانی دست به دست می نمایند. با اینکه این کتاب از اشتباهات طباعتی و کمبودی ها شاکی بود اما این امر من را واداشت تا نسخهٔ چاپی آنرا که برخی از برادران گرامی ما آن را به چاپ رسانیده بودند واز خلل وکمبودی ها تا جایی خالی بود مراجعه کنم وآماده چاپ سازم.

﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

ترجمه: «و توفیقم جز به (فضل) الله ﷻ نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم».

از الله ﷻ مسألت دارم که این کتاب باعث نفع بندگان او تعالی گردد، و ما را ثابت قدم نگهدارد، و بر نصرت دین و نگهبانی شریعت الهی یاری دهد، و در دفاع از حرماتش ما را استعمال نماید و از ما قبول کند، بی گمان که او خیلی شنوا ودانا است.

وصلی الله وسلم علی نبیه محمد وعلی آله وصحبه أجمعین

صفر / ١٤٢٠ هـ

مقدمه مؤلف (چاپ دوم)

الحمد لله ربّ العالمین والصلاة والسلام علی خاتم الأنبیاء والمرسلین.

این کتاب شامل شبهاتی است که همیشه می شنیدیم که توسط عدۀ زیادی از مدافعان سربازان طاغوت ها و معتقدین قانون زمزمه می گردد، تا اینکه سربازان شرک؛ آنانیکه از دین بجز نام آن چیز دیگری را نمیدانند با استفاده از این شبهات به مناقشه مسلمانان پرداختند، و با آنها جدال کردند، تا بدینوسیله بتوانند شرک و باطل خویش ویاری دادن طاغوت را مشروع جلوه دهند. در حالیکه الله ﷻ به نخستین چیزی که انسان را امر ونهی نموده است همانا اجتناب از عبادت طاغوت و کفر ورزیدن به آن است.

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾

ترجمه: «ما در هر امتی رسولی را فرستادیم که الله ﷻ را عبادت کنید و از (عبادت) طاغوت اجتناب نمایید».[النحل: ٣٦].

﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ﴾

ترجمه: «می خواهند که به طاغوت فیصله نمایند در حالیکه امر کرده شدند که به آن کفر ورزند».[النساء:٦٠].

و ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ [البقرة:٥٩].

ترجمه: «پس تبدیل کردند کسانی که ستم نمودند، سخنی را که برای شان گفته شده بود».

این در حالیست که آنان مکلف بودند تا به این طاغوت ها (حکمروایان وقوانین آنان) کفر ورزند اما آنان به نگهبانی آن پرداختند واز آن حمایت کردند ودر دفاع وحمایت از آن به جدال برخاستند و سربازان آماده باش واکنش سریع و نگهبانان مخلص طاغوت گردیدند، بلکه برای آن خود را قربان ودر راه آن وقت و عمر خویش را ضایع کردند.

هنگامی که عده یی از آنها را به اسلام، وحدانیت و بیزاری از شرک دعوت می کردیم به شبهاتی با ما به مجادله می پرداختند که آنرا از شیطان های انسی وجنی آموخته بودند، تا حق را به باطل و نور را به تاریکی بپوشانند.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام:١١٢].

ترجمه: «و همینطور برای هر پیامبری دشمنی قرار دادیم که شیطانهای انس و جنّ اند. برخی از آنان سخن به ظاهر آراسته را برای فریب به برخی (دیگر) القا می‌کنند. و اگر پروردگار تو می‌خواست، این کار را نمی‌کردند، پس آنان را با افترایشان واگذار».

الله ﷻ در این آیت کریمه بیان می دارد که قلب های کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آرایش های شیطان که عبارت از بافتن

شبهات است، میل می کند و به این شبهات راضی می گردند تا باطل شان را پینه زنند، شرک خویش را بپوشانند و مرتکب جرم بزرگی شوند. الله ﷻ در آیت دیگری می فرماید:

﴿لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً ولأَوْضَعُواْ خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾

ترجمه: «اگر همراه با شما بیرون می‌آمدند، در (حقّ) شما جز فساد نمی‌افزودند و فتنه جویان در (حقّ) شما، به میان (صفوف) تان می‌تاختند و در (میان) شما شنوندگانی دارند و الله ﷻ به (حال) ستمکاران داناست». [التوبة:٤٧].

الله ﷻ در این آیت بیان می دارد که در داخل صف های مسلمانان کسانی وجود دارند که به تخذیل (بازداشتن مردم از جهاد و نصرت مجاهدین) منافقان و شبهات مرجفان (کسانی که می خواهند در بین مردم خوف وهراس را نشر نمایند) گوش می دهند. اینهمه سبب شد که در این کتاب مشهورترین شبهات آن ها را مختصر نماییم تا مناسب هر زمان و مکان باشد و بر آن رد نمودیم تا سربازان طاغوت و مدافعان آنها وکسان دیگری که از این نوع شبهات متأثر گردیده اند این کتاب را مطالعه نموده وحقیقت را درک کنند. اینگونه حقیقت را شاعری چنین تصویر می نماید: «شبهاتی که مانند شیشه های شکسته می ریزند و گمان می کنی که همه حق اند در حالیکه شکسته و ریخته اند». از الله ﷻ

خواهانم که با این کتاب گوشهای ناشنوا، چشمان نابینا و قلب های مهرشده را بگشاید او ناصر و قادر بر این است، بهترین مولا و بهترین نصرت دهنده است.

ابو محمد المقدسی

زندان سواقه

ربیع الاول / ١٤١٦

از هجرت مصطفی علیه الصلاة والسلام

شبهات مدافعان طاغوت

در این کتاب به مناقشهٔ مشهورترین شبهات آنها می پردازیم که قرار ذیل اند:

۱- کافر ندانستن حکمروایانی که به غیر ما أنزل الله (احکام غیر شرعی) حکم می کنند و اینکه کفر آنان کفر دون کفر است.

۲- عساکر وکارمندان طاغوت کلمه لا اله الا الله می خوانند.

۳- آنان نماز می خوانند وروزه می گیرند.

٤- کسی که مسلمانی را تکفیر کرد، کافر گردید.

٥- عارضه عذر به جهل (به جهل معذور اند وحکم را نمیدانند).

٦- اکراه، استضعاف، طلب رزق و مصلحت.

شبهه اول: کافر ندانستن حکمروایانی که به غیر ما أنزل الله (احکام غیر شرعی) حکم می کنند بلکه کفر آنان کفر دون کفر است:

مدافعان عساکر وکارمندان حکومت ها با این اصل مخالفت خودرا ظاهر میکنند که بر اساس آن همکاران حکمروایان مانند کارمندان استخبارات، سربازان ودیگران تکفیر می شوند. آنان معتقد اند که کفر این حکومت ها، چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما فرموده اند، کفر دون کفر است (یعنی خارج کننده از دین نیست). پس هر فرعی که بر تکفیر حاکمان (به این گمان که کفر آنها کفر اکبر است) بناء گردد نزد آنان درست نیست.

ما در جواب می گوییم:

مسائل اندکی اند که مردم در آن اختلاف ندارند، مگر این به این معنا نیست که از این چنین مسایل چشم پوشی گردد و حق در آن شناخته نشود، چون هر اختلاف مدار اعتبار نبوده، و حق یکی است و بیشمار نمی باشد، الله ﷻ می فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ﴾ [یونس-۳۲].

ترجمه: «و پس از حقّ جز گمراهی (دیگر) چیست؟»، و می فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً﴾ [النساء:۸۲].

ترجمه: «اگر (این کتاب) از نزد غیر الله ﻷ می بود حتما در آن اختلاف زیادی را می یابیدند».

بنابر این علماء می گویند که اختلاف تنوع محتمل است چون این اختلاف در فروع، ناشی از اختلاف در صحت وبیماری دلیل، عدم فهم آن ویا اسباب دیگری مانند اینها است. اما اختلاف تضاد به ویژه در اصول دین مانند شرک وتوحید، ایمان و کفر جواز ندارد، بلکه برای کسی جایز نیست که به آن راضی گردد، یا آن را بپذیرد، یا وسیله وعذری در زمینه موالات (دوستی) با مرتدین واهل شرک یا همکاری با آنان ویا مودت ومحبت شان بگرداند. این ها مسایلی اند که باید در مورد آن فیصله صورت گیرد و حق ثابت شود، زیرا محکمترین دستاویز ایمان بر آن برپا می شود. الله ﻷ ما را بیهوده و عبث نیافریده است،

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ﴾

ترجمه: «آیا گمان می کنید که ما شما را عبث وبیهوده آفریدیم و شما بسوی ما باز نمی گردید». [المؤمنون:١١٥].

و او سبحانه تعالی در کتاب خویش چیزی را بدون بیان فرو نگذاشته است، ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾ [الأنعام:٣٨].

ترجمه: «ما در کتاب چیزی را فرو نگذاشتیم» خیری نیست مگر اینکه الله ﻷ مارا به آن رهنمایی وترغیب نموده است، وشری نیست مگر اینکه ما را از آن آگاه وبرحذر داشته است.

﴿لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَي مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾ [الأنفال:٤٢].

ترجمه: «تا هلاک شود به روشنایی وبرهان کسی که هلاک گردید وزنده شود به روشنایی و برهان کسی که زنده گردید». و قضیهٔ کفر حاکمان طاغوتی نزد کسی که دین خود را درک کرده و اسلام را شناخته است روشنتر از آفتاب در نیمهٔ روز است.

اما کسی که به بیماری چشم دچار است نمی تواند این آفتاب تابناک را بنگرد، زیرا آن بیماری جلو بینایی انسان را می گیرد، پس جای شگفت و تعجب نیست. و هدف ما علاج این بیماری و دور ساختن این پرده از چشم ها با مرهم های اسلام و سرمه یی از دلایل قرآن و سنت است. اینکه گمان کردند طاغوت ها به دلیل سخن منسوب به ابن عباس رضی الله عنهما کافر نمی گردند و کفر ایشان (کفر دون کفر) است نه تنها پاسخ قطعی دارد آنان علاوه بر این بلکه از جهت های زیاد دیگری نیز کافر می گردند.

اول: شهادت لا اله الا الله دو رکن اصلی دارد که یکی بدون دیگری کافی و بسنده نیست.

شرط پذیرش این شهادت و صحت آن، گواهی به هر دو رکن اصلی آن است که عبارت اند از نفی (لا اله) و اثبات (الا الله) که همانا کفر ورزیدن به طاغوت و ایمان به الله ﷻ است، ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة:۲۵٦].

ترجمه: « پس کسی که به طاغوت کفر ورزید و به الله ﷻ ایمان آورد بدون شک که به دستاویز خیلی محکمی چنگ یازید».

پس کسی که به این دو رکن یکجا ایمان نیاورد به دستاویز محکم دست نزده است، وکسی که به این دستاویز محکم چنگ نزند هلاک می گردد، زیرا در جملۀ مسلمانان محسوب نمی گردد، بلکه در جمع مشرکان و کافران می باشد.

این حاکمان کسانی اند که شریکان قانون سازی را با الله ﷻ به خدایی گرفته اند. اگر زعم و گمان شان را تصدیق کنیم که گویا اینها مومنان اند پس این دعوا برای داخل شدن در دایرۀ ایمان کافی نمی باشد، چون رکن دیگری که آن را الله ﷻ قبل از رکن ایمان بنابر اهمیت آن بیان داشت، باقی است که عبارت از کفر ورزیدن به طاغوت میباشد.

پس ایمان این حاکمان به الله ﷻ بدون کفر ورزیدن شان به طاغوت مانند ایمان مشرکان قریش به الله ﷻ است که به طاغوت ها کفر نورزیده بودند. و واضح است که این گونه ایمان، به کفار قریش نفعی نرسانید، و نه خون و مال شان را محفوظ نگهداشت، تا اینکه با این ایمان براءت و بیزاری شان را از طاغوت ها یکجا نساختند، اما ایمان مختلط با شرک آشکار، نه در احکام دنیوی به آنها نفعی رسانید و نه در احکام اخروی، الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَهُمْ مُّشْرِكُونَ﴾ [یوسف:١٠٦].

ترجمه: «و اکثر این ها به الله ﷻ ایمان نمی آروند مگر اینکه آنها مشرکان اند». وشرک شکننده ایمان و باطل کننده اعمال است.

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر:65].

ترجمه: « اگر شریک گرفتی قطعا که عملت باطل شد و از زیانکارن گردیدی».

ومعلوم است که این حاکمان به طاغوت های شرق وغرب کفر نمی ورزند و نه از آنها بیزاری می جویند، بلکه به آن ها ایمان دارند و دوست و همکارشان می باشند، در حل مشکلات و فصل خصومات آنان را حاکم و داور می گیرند، و به احکام کفری و قوانین جهانی آنها در سایهٔ سازمان ملل و محکمهٔ کفری آن راضی وخشنود اند. همچنان طاغوت های عرب (و عجم) و قانون شان که شبیه قانون کفر جهانی وسازمان ملل ملحد است، اینها همه دوستان، اولیاء و بندگان طاغوت اند که نه از عبادت آن اجتناب می کنند و نه از نصرت و پیشتیبانی آن در شرک. پس اینها همه کافر اند تا اینکه از شرکی که مرتکب آن شده اند خارج شوند سپس به اسلام آن ها حکم می گردد. پس اگر حال این طاغوت ها بر کسی که از بیماری چشم شکایت دارد پوشیده است حالت طاغوت های کفر غربی و شرقی مانند نصارا، بودایی ها، مارکسیستها، هندوها و اشباه آنها به جز کوران برکسی پوشیده نیست. با این کفر آشکار اینها، طاغوت های عرب وعجم در جهان اسلام برادران ودوستان آنان اند زیرا به آن ها کفر نورزیدند بلکه روابط تنگاتنگ برادری، دوستی، مودت و قانون سازمان ملل کفری آنان را با هم یکجا کرده است و به محکمه کفری این سازمان که

مقر آن در (لاهای) کشور (هالند) است، فیصله می نمایند. پس اینها رکن اول وحدانیت یعنی کفر به طاغوت را که خیلی با ارزش است متحقق نساختند تا مسلمان شوند. البته این حکم آنگاه میشود که پذیرفته شود آنان رکن دوم را که ایمان به الله ﷻ است متحقق ساخته اند، پس در کفر شان این اضافه می گردد که از خود طاغوت ها تراشیده اند که به غیر الله ﷻ عبادت می گردند، برای مردم قانونی را می سازند که الله ﷻ به آن اجازه نداده است، و مردم را بسوی آن فرا می خوانند و به جبر واکراه آنها را به پیروی از قوانین باطل شان مجبور ومکلف می گردانند چنانچه در صفحات آینده به این موضوع اشاره می نماییم.

دوم: این طاغوت ها از باب استهزاء به دین الله ﷻ و شریعت او تعالی نیز کافر می گردند.

اجازه دادن به هر نوع استهزاء کننده به دین از طریق جراید، رادیو، تلویزیون و یا سایر رسانه ها که از حمایت طاغوت ها برخوردار اند و آنان به اتکاء به قانون و سربازان شان از آن پاسداری می کنند کفر صریح است. ﴿قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ ٦٦﴾ [سورة التوبة]

ترجمه: «بگو آیا به الله ﷻ، آیات او و رسولش استهزاء می نمودید، عذر ننماید بی گمان بعد از ایمان تان کافر گردیده اید».

این آیات در حق کسانی نازل گردید که مسلمان بودند، نماز برپا میگردند، روزه می گرفتند و زکات میدادند و در بزرگترین غزوه با پیامبرﷺ همرکاب بودند، ولی با این همه هنگامیکه سخنانی چند از زبان شان خارج گردید وحافظان کتاب الله ﷻ را بخاطر خوش سپری کردن سفر به استهزاء گرفتند، الله ﷻ بر آنها حکم کفر نمود. پس کسانیکه از پست ترین مخلوقات اند، کسانیکه به دین الله ﷻ ارزشی قایل نیستند، بلکه آنرا بازیچه و مسخرۀ هر مرد و زن هرزه گو گردانیده اند و به آن پشت کرده اند، بلکه بزرگتر از همه این طاغوت ها اسلام را در مرتبۀ قانون اساسی نجس شان قرار داده اند بخاطر تصویب آن رأی گیری می نمایند و در اوامر ونواهی قرآن با سیکولران و نصارا و ملحدان به بحث و مشوره می پردازند، پس آیا بزرگتر از این استهزاء واستخفافی وجود دارد؟

سوم: واین طاغوت ها از باب موالات (دوستی) شان با مشرکان و پیشتیبانی و همکاری آنان علیه مسلمانان نیز کافر میگردند:

این طاغوتان معاهدات امنیتی یی را با کفار به امضاء رسانیده اند این در حقیقت معاهدات نصرت دهی اند که بر اساس آن معلومات امنیتی مسلمانانی را که آنها ایشان را دهشت افگنان و بنیادگران می نامند جمع آوری نموده و با کفار و نصرانیان تبادله می کنند، و مجاهدین را بر اساس این معلومات به دشمنان اسلام و طاغوتان

کشور های دیگر تسلیم می کنند، ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة:٥٦].

ترجمه: «و کسی که با آنها دوستی ورزد پس وی از آنها است».

شیخ سلیمان بن عبدالله در کتاب خویش «حکم دوستی اهل شرک».

در شرح این قول الله ﷻ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُواْ يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلاَ نُطِيعُ فيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الحشر:١١].

ترجمه: «آیا کسانی را ندیدی نفاق کردند به برادران شان از اهل کتاب که کافر شده اند می گویند اگر بیرون کرده شدید قطعا با شما بیرون می شویم، و در مورد شما از کسی طاعت نمی نماییم، و اگر با شما جنگ صورت گیرد حتما شما را یاری می دهیم، و در حالیکه الله ﷻ گواهی می دهد که این ها دروغگویان اند» چنین می نویسد: «این آیات در مورد کسانی نازل شده اند که به اسلام تظاهر می کنند، و این اسلام از آنها در دنیا پذیرفته می شود، و همانند مسلمانان معامله می گردند، چون مسلمانان مأمور به ظواهر مردم اند، اما هنگامی که آنان معاهدهٔ نصرت دهی علیه مسلمانان را با یهودیان به امضاء رسانیدند و بدون شک که الله ﷻ می داند که آنان در این معاهده کاذب اند، الله ﷻ میان آنان و اهل کتاب پیمان برادری و اخوت را در این آیات عقد می نماید، و آنان را برادران

اهل كتاب می نامد، و بدون شک که این حکم کفر بر این ها است». پس حالت کسانی که معاهدات نصرت دهی را با مشرکان و بندگان قوانین کفری به امضاء می رسانند، و علیه مسلمانان می جنگند، و آنها را به نظام های کفری کشور های شان تسلیم می نمایند، چه خواهد بود؟ بدون شک که این ها از باب اولی در این حکم داخل اند.

چهارم: به سبب اینکه حاکمان وقت دموکراسی را دینی بجز از دین الله‌ﷻ برگزیده اند، کافر می شوند:

الله‌ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ﴾ [آل عمران : ١٩].

ترجمه: «دین نزد الله‌ﷻ همانا اسلام است». اسلام دین حق است، دینی که رسول اللهﷺ به آن مبعوث گردیده است، ولی دموکراسی دینی است که یونانی های قدیم و غربی های عصر حاضر اساس آن را گذاشتند، و بدون شک به دور از دین الله‌ﷻ است، و با حق پیوندی ندارد.

﴿فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ﴾ [سوره یونس].

ترجمه: «پس از حق جز گمراهی دیگر چیست؟».

و این قوم همیشه به صراحت وآشکارا وبه اختیار خود بدون اینکه مکره و یا مجبور باشند با فخر و سرور اعلان می دارند که خواهان دموکراسی اند نه اسلام، و یگانه گزینه و اختیار ایشان همانا دموکراسی است. دموکراسی هیچگاه با اسلام یکجا نمیشود،

چون الله ﷻ به جز اسلام خالص چیزی دیگری را نمی پذیرد. اسلام که دین خالص الهی بوده ودر آن قانون سازی و حکم تنها به او تعالی تعلق دارد و هیچ کسی دیگری در آن شریک وسهیم نیست. این در حالیست که دموکراسی دین شرکی و کفری بوده، حکم و قانون سازی را از خاصۀ مردم میداند نه از الله ﷻ. و الله ﷻ هرگز این چنین دینی را نمی پذیرد، و نه راضی میگردد که انسان میان کفر و اسلام از یکسو ومیان شرک و یکتاپرستی از سوی دیگر جمع نماید. اسلام بنده پذیرفته نمی شود تا آنکه به هر دینی جز دین الله ﷻ کافر نشود، و از آن بیزاری نجوید. الله ﷻ در حکایت از یوسف علیه السلام چنین می فرماید:

﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ . وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَاءِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَن نُّشْرِكَ بِاللَّهِ مِن شَيْءٍ﴾ [یوسف:۳۷].

ترجمه: «من ملت قومی را ترک کردم که به الله ﷻ ایمان ندارد وآنها به روز آخرت کافر اند، وملت پدران خود ابراهیم، اسحاق، ویعقوب را پیروی کردم، ما را نشاید که به الله ﷻ چیزی را شریک بگیریم». رسول الله ﷺ در حدیث صحیحی که امام مسلم رحمه الله آن را نقل می کند می فرماید: «کسی که لااله الا الله گفت، و به آنچه غیر از الله ﷻ عبادت می گردد کفر ورزید، مال و خون او حرام می گردد، و محاسبه او بر الله ﷻ است».

و در روایت دیگری نزد مسلم رحمه الله آمده است: «کسی که الله ﷻ را به یگانگی عبادت کرد .....». و منظور از دین تنها یهودیت و نصرانیت نیست، بلکه کمونزم، دموکراسی و امثال آن از ملل و مکاتب فکری کافر، همه و همه دین گفته می شوند که بیزاری از همه ملل و نحل و مکاتب فکری باطل برای قبولیت اسلام از جانب الله ﷻ شرط حتمی ولازمی است.

و چنانچه بر گشتن از دین اسلام وداخل شدن در نصرانیت ویا یهودیت برای مسلمان در دین الله ﷻ جواز ندارد، پس الله ﷻ راضی نمی گردد که انسان مسلمان دموکرات باشد، زیرا اسلام دین الله ﷻ و دموکراسی دین کفر است، ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران:٨٥].

ترجمه: «کسی که غیر از اسلام دینی دیگری را گزید پس هرگز از وی قبول نمی گردد و او در آخرت از زیانکاران است».

البته این در حالیست که مدعیان این دین میان اسلام ودموکراسی جمع کرده باشند، حالانکه حاکمان کنونی اسلام را بطور کلی پس پا کرده، از شریعت، احکام، وحدود آن سرپیچی کرده اند، و دموکراسی و قانون کفری آن را اختیار کرده وپسندیده اند.

پنجم: آنان به سبب مساوی دانستن معبودان متفرق شان با الله‎ﷻ یگانۀ قهار، نیز کافر می شوند:

دینی را که طاغوتیان وعساکر آنان پذیرفته اند در نزد آنان بزرگتر وبهتر از دین الله‎ﷻ است، زیرا به سبب آن احکام الهی معطل گردیده و به دیوار زده می شوند، و کسی که مخالفت احکام الهی را می کند، مخالفتش به این معناست که با آن دشمنی می ورزد، و علیه آن می جنگد، چنانچه کسی که آن را به باد تمسخر میگیرد بدون شک دوست و همکار این طاغوتان است، زیرا چنین اشخاص از حمایت قانون اساسی شان برخوردار بوده وبر اساس آن دارای آزادی اعتقاد و حق زندگی آزادانه میباشند، در حالیکه مرتکب چنین جنایات در دین الله‎ﷻ مرتد پنداشته میشود.

اما کسی که مخالفت قانون طاغوت شان را می کند، و یا آن را می کوبد، و یا به معبودان گوناگون شان کفر می ورزد، و آنها را رسوا می کند، آن شخص مورد خشم این طاغوتیان قرار می گیرد، تعذیب شده و زندانی می گردد، و با فتنه ها وابتلاءاتی دچار می گردد که نمونه های آن خیلی زیاد و همه شاهد آن اند. هرگاه دشنام دهنده الله‎ﷻ، دین، و رسول‎ﷺ نزد ایشان محاکمه گردد در قدم اول برائت حاصل میکند، ویا هم حد اکثر محکوم به یک ویا دو ماه حبس میگردد، در حالیکه اگر دشنام دهنده معبودان شان چه شاه یا رئیس یا وزیر یا دوستان دیگر باشند در محکمه های امنیتی دولت محاکمه می گردند، و سزایش مرگ ویا حد اقل سه سال

حبس می باشد. پس آنها نه تنها خود و اربابان (معبودان) خودرا را با الله ﷻ مساوی قرار داده اند، بلکه طغیان کرده وبا تعظیم شان آنان را از این پا فراتر نهاده اند. اگر بر حال مشرکان پیشین نظر انداخته شود به نظر میرسد که آنان کسانی را که با الله ﷻ شریک ساخته بودند مانند او تعالی دوست می داشتند، در تعظیم، قانون سازی، فیصله ورزیدن و عبادت آنان را با الله ﷻ یکسان می پنداشتند:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾

ترجمه: «و ازمردم کسانی اند که به غیر از الله ﷻ همتایانی می گیرند و آن ها را مانند الله ﷻ دوست می دارند»[البقرة:١٦٥].

﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٩٨﴾﴾

ترجمه: «سوگند به الله ﷻ که ما در گمراهی آشکاری بودیم چون شما را به پروردگار جهانیان مساوی می گردانیدیم»[سورة الشعراء].

اما مشرکان عصر ما بیشتر از آنان طغیان کرده و بغاوت ورزیده اند، ونه تنها معبودان شان را تعظیم میکنند، بلکه آنان را در مقامی فراتر از مقام الله ﷻ قرار میدهند. الله ﷻ از آنچه آنان می گویند پاکیزه، برتر و بزرگ تر است.

این امریست که اگر انسانی حقیقت و قانون شان را بشناسد هرگز درین زمینه جدال نمی کند، ولی حاکم حقیقی و مشرع اصلی و فیصله گر عمده نزد آنان الله ﷻ و دین او نیست، بلکه طاغوت و معبود آنهاست که آن را دوست دارند، و بیشتر از الله ﷻ او را تعظیم میدارند، و علیه دین و فیصله های آن قیام نموده، بر ضد مومنان می رزمند، و آنان را به

زندان افگنده شکنجه می نمایند. اما اگر دین الله ﷻ هتک گردد، و به شریعت او تعالی دشنام داده شود، هیچ واکنشی نشان نمی دهند. واقعیت تلخی که در آن زندگی می کنیم شاهد و دلیل بر این مدعا است.

ششم: آنان به سبب تشریع (تقنین یا قانون سازی) کافر می شوند:

قانون سازی شرک عصر ماست که این طاغوتیان آنرا رایج ساخته ومردم را به آن دعوت می کنند، بلکه آنها را در داخل شدن و مشارکت در این عمل مخالف با شرع تشویق نموده و آنرا برای شان پسندیده جلوه میدهند. آنان در قوانین خویش موادی را گنجانیده اند که با دین الله ﷻ در تضاد اند، این مواد حق قانون گذاری را در همه ابواب به طور مطلق به بندگان اختصاص می دهد، این درحالیست که الله ﷻ بر مشرکان چنین رد می کند:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُواْ لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری-۲۱].

ترجمه: «آیا آن ها را شرکایی است که از دین چیزی را که الله ﷻ اذن نداده است تشریع (تقنین) می نمایند».

و می فرماید:

﴿أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف:۳۹].

ترجمه: «آیا معبودان متفرق بهتر اند یا الله ﷻ یگانهٔ قهار».

و الله ﷻ دربارهٔ اطاعت در قانون سازی اگر چه در یک مسأله نیز باشد چنین می فرماید:

﴿وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ﴾ [الأنعام:۱۲۱].

ترجمه: «واگر از آن ها اطاعت کردید بی گمان که مشرکانید».

پس حال وحکم دستگاه قانون گذاری که در ساختن قانون صلاحیت های بدون قید و شرط دارد چه خواهد بود؟ این مردمان با الله ﷻ در مجال قانون سازی شریک آورده اند و مرتکب شرک اکبر و کفر بواح و صریح گردیده اند، چون قوانین اساسی بعضی از ایشان بر این تاکید دارد که «شریعت اسلامی مصدری از مصادر قانون است» این عبارت روشن می سازد که آنان الله ﷻ را در تشریع و قانون سازی به یگانگی عبادت نمی کنند، بلکه قانون در نزد شان دارای مصادر متعدد عمده و فرعی است که شریعت اسلامی مصدری از مصادر آنست، یا به تعبیر واضح تر آنان اله و ارباب (معبودان) قانون ساز زیاد ومتعددی دارند که برخی از آنها عمده و برخی فرعی اند، و الله ﷻ یکی از این ارباب متعدد نزد آنهاست. و الله ﷻ از بهتان های که اینها بر او می بندند پاکیزه، برتر، و بزرگتر است.

کسی که در مورد قوانین آنها آگاهی دارد می داند که معبود و پروردگار اصلی شان کسی است که بدون امضای او نه قانونی تصویب می گردد، و نه بر آن مهر صحه گذاشته شده وتنفیذ می شود. و این طاغوت در حقیقت (شاه)، (امیر) (رئیس جمهور)، و یا معبود آنان است، و قانون الله ﷻ یگانه که از آسمان فرود آمده است اگر در برخی ابواب عملی هم گردد لیکن در آن ابواب قانون

شرعی نه تنفیذ می شود و نه صفت قانونی را به خود می گیرد تا آنکه طاغوت های روی زمین به آن راضی گردیده، به آن اقرار نمایند، و آن را تصدیق کنند. اللهﷻ از آنچه افتراء می کنند خیلی برتر و بزرگتر است.

باید دانست که کفر این طاغوتیان در شناعت و بدی بیشتر از شرک کفار قریش است، کسانیکه مانند این ها معبودان را با اللهﷻ در عبادت شریک می کردند. عبادت آنها در رکوع و سجده بود، در حالیکه عبادت این طاغوتیان در قانون گذاری و همهٔ ابواب زندگی است. و بدون شک که شرک اینها بزرگتر است، چون مشرکان قریش اللهﷻ را بزرگترین، بلند ترین، و جلیل ترین پروردگار خویش می دانستند، و گمان می کردند که آنها معبودان دیگر را برای این عبادت میکنند که به وسیله آنها به پروردگار عظیم (اللهﷻ) نزدیک شوند، چنانچه در حج نیز چنین تلبیه میگفتند:

لبیک اللهم لبّیک   لبّیک لا شریک لک

إلا شریکاً هو لک   تملکه وما ملک

ترجمه: (بار الها ندای تو را لبیک می گویم، تو را لبیک می گویم، تو را شریکی نیست، مگر شریکی تو را است که تو مالک او و مالک همه دارایی او و هستی). اما مشرکانی که قانون وضعی را در مساوات یا بالاتر از قانون اللهﷻ می دانند بر این معترف اند که اللهﷻ روزی می دهد، مردگان را زنده می کند، باران را از آسمان نازل می نماید، نبات را می رویاند، بیماران را شفا می دهد، و

کسی را که از بندگان بخواهد دختر می دهد، وکسی را که از آنها بخواهد پسر میدهد، وکسی را که بخواهد نازا می سازد. بلی آنان به همۀ این امور باور وعقیده دارند، و همه را از اختصاص الله ﷻ می دانند. نه شاه شان میتواند در آن تصرف کند، ونه هم امیر شان. اما قانون و حاکمیت را که در نزد آنان بلندتر از هر حکم و قانون دیگر است از اختصاص رئیس شان که طاغوت یا معبود شان در زمین است، می گردانند. این ها در شرک مانند کفار قریش اند، بلکه کفر شان بزرگتر از کفر قریش است، زیرا چنانچه گذشت این طاغوتان حکم و قانون معبودان متعدد شان را در زمین از الله ﷻ، حاکمیت وقانون او گرامی تر میدارند. پس هلاکت بر کسانی باد که در کفر شدیدتر از ابو جهل و ابو لهب اند.

﴿أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [النحل:٦٣].

ترجمه: «آیا با الله ﷻ معبودی است؟ الله ﷻ از آنچه باوی شریک می گیرند برتر است».

باید دانست که نمونه های شرک و کفر آشکار این طاغوتان بسیار زیاد اند، اگر آن را بشماریم نیاز به بسط و شرح بیشتر درین زمینه دارد، بلکه کتاب بدست داشتۀ تان گنجایش آن را ندارد. این طاغوتان هیچ بابی از ابواب کفر را نگذاشتند مگر اینکه به آن داخل شدند، اما آنچه را در این کتاب گنجانیدیم به کسی که الله ﷻ هدایت کند کافی و بسنده است، اما بر قلب کسی که الله ﷻ مهر

نهاده اگر کوهها در پیش چشمانش ریزه ریزه شوند راهیاب نمی گردد.

و آنچه که را می خواهیم از لابلای این کتاب به مسلمانان ویکتاپرستان بیاموزانیم همانا حقیقتی است که کفر این قوم از یک جهت نیست که به دلایلی چند آن را رد نمود، بلکه این قوم مالا مال از شرک و کفر اند. و آنچه را که در این مورد باید دانست اینست که شریک گرفتن با الله ﷻ در قانون سازی عبارت از ترک حکم الله ﷻ بر مبنای شهوت که احیانا رخ می دهد، نیست. که سخن ابن عباس رضی الله عنهما (کفر دون کفر) بر آن صدق می کند، و نه این بابی است که خوارج با ابن عباس رضی الله عنهما و سایر صحابه‌ش در مورد آن به مناقشه پرداختند. چون در زمان ابن عباس رضی الله عنهما و خوارج حاکمانی در جهان اسلام وجود نداشتند که در قانون سازی خود را با الله ﷻ شریک سازند، و نه کسی از آنان قانونی را گذاشته بود، زیرا این امر در نزد آنها نیز به اجماع، کفر بود. و ابن عباس رضی الله عنهما که این سخن (کفر دون کفر) به وی نسبت داده می شود خود روایت کنندۀ سبب نزول این آیت کریمه در پیروی مشرکان اگر چه در یک مسأله تشریعی واحدی نیز باشد میباشد.

﴿وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [الانعام: ۱۲۱].

ترجمه: «و اگر از آنان اطاعت کنید همانا شما مشرک خواهید بود».

اگر آنچه را که خوارج بر محور آن می چرخیدند، به معنای قانون سازی می بود هرگز ابن عباس رضی الله عنهما سخن (کفر دون کفر) را نمی گفت، و حاشا که وی چنین می گفت، در حالیکه وی حبر امت و ترجمان قرآن است، و آنچه را که خوارج به انتقاد می گرفتند برخی از اجتهاداتی بود که آن را اشتباه می دانستند.

از این نمونه ها یکی هم حادثه تحکیم (قضیه داوری کردن) است که میان سپاه علی و معاویه رضی الله عنهما انجام یافت، و خوارج علیه آن شوریدند و گفتند که شما انسانان را داور و فیصله گر گرفتید، و گمان کردند که کسی که از الله عزوجل نافرمانی کرد در حقیقت به غیر ما انزل الله حکم کرد، و هر دو داور (ابو موسی الاشعری و عمرو بن العاص رضی الله عنهما) وکسانی که از این حادثه راضی شدند بشمول معاویه و علی رضی الله عنهما را تکفیر نمودند. و این اولین خروج شان علیه گروه مسلمانان بود، و بنابر این دسته اول شان به (مُحکِّمه) مسمی گردیدند و صحابه رضی الله عنهم به مناظره شان پرداختند، و بیشترین مناظره کنندگان ابن عباس رضی الله عنهما بود که در مناظره چنان محکوم شان ساخت که حادثه تحکیم در میان مسلمانان، و حکم به غیر ما انزل الله به معنای کفر نیست، و در مورد این آیت مبارکه که چگونگی صلح میان زوجین را بیان می دارد، استدلال نمود:

﴿فَابْعَثُواْ حَكَماً مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِّنْ أَهْلِهَا﴾ [النساء:٣٥].

ترجمه: «پس حکمی (داور) را از اهل مرد و حکمی را از اهل زن بفرستید».

پس اگر تحکیم انسانان در صلح میان زوجین جایز باشد از باب اولی در حفظ خون امت محمدﷺ جواز دارد. ابن عباس رضی الله عنهما علاوه بر این بر دلایل دیگری از این قبیل (در مورد کج فهمی شان) استدلال ورزیدند. ابن عباس رضی الله عنهما چنانچه در کتاب های تاریخ مفصلا ذکر شده است برای خوارج بیان داشت که اگر اشتباهات و تجاوزاتی رخ داده است کفر نیست، بنابرین سخن ابن عباس رضی الله عنهما (کفر دون کفر) تنها در این مورد حمل می گردد. بنا بر این دلایل برخی زیادی از خوارج از نظر شان بازگشتند و برخی دیگری بر موقف شان پافشاری نمودند و علیؓ و صحابهؓ با آنها جنگیدند.

پس ای عاقلان! آیا مشارکت در قانون سازی با اللهﷻ، تغییر احکام الهی، فیصله کردن به حکمی بجز از حکم اللهﷻ، و فیصله های مشرکان را عدل و انصاف دانستن، و دین و راهی غیر از اسلام را برگزیدن، این همه گمراهی آشکار نیست که طاغوت های معاصر در آن واقع گردیده اند؟ و آیا آنچه را که در میان صحابهؓ واقع شد و خوارج آن را نپذیرفتند و آنکه در این زمینه مناظراتی بوقوع پیوست، پیوند و ارتباطی با قضیهٔ حکم این طاغوتان دارد تا حکمی که در آن زمان صورت گرفته بر زمان حاضر نیز قیاس شده

و مناسب دانسته شود؟ از سوی دیگر محتوای این آیت مبارکه عام است.

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة:٤٤].

ترجمه: «وکسانیکه به آنچه الله ﷻ نازل کرده است حکم نمی کنند، بی گمان که کافران اند».

و حکم شامل معنای جور و ظلم است که از آن به (کفر دون کفر) تعبیر می شود چنانچه این حکم شامل معنای تشریع و قانون سازی است که کفر بواح و آشکار میباشد. سلف صالح﵏ هنگامی که به این آیت استدلال می کردند و قصد استدلال کننده معنای اول که ظلم و جور است می بود آن را تأویل کرده بر کفر اصغر حمل می نمودند، و اگر بر معنای دوم که تغیر دادن حکم الله ﷻ و یا قانون سازی است استدلال می گردید این آیت را بر ظاهرش که کفر بواح است حمل می کردند، با اینکه این آیات در اصل کفر اکبر یا کفر بواح را که یهودی ها انجام میدادند در بر می گیرد، کفری که با اجماع و اتفاق همه احکام غیر از احکام الهی را در بر میگیرد.

براء بن عازب﵁ چنانچه در صحیح مسلم رحمه الله آمده است بعد از اینکه این قول الله ﷻ را تلاوت کرد:

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٤٧﴾﴾

ترجمه: «و هرکس طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند پس

ایشان کافرانند». و ﴿ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ **«ستمگران اند»، و** ﴿ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ **«فاسقان اند» گفت: «همه در باره کفار نازل شده اند»** [سوره المائدة].

اگر خوارج به این آیات در مورد کسی که قانون می ساخت و یا به آنچه که یهودیان در آن واقع گردیدند واقع می گردید استدلال می ورزیدند، سلف بر آنها انکار نمی نمودند، و کفر را بر حقیقت آن می گذاشتند، و آن را تأویل نمی کردند، اما این امر در آن زمان وجود نداشت تا آنرا مناقشه میکردند، اگر وجود می داشت به مثل این آیت که دلالت ظنی دارد (دو معنا (جور و کفر) را حمل می نماید) استدلال نمی ورزیدند، بلکه به نصوصی که دلالت قطعی دارند، و به جز معنای قانون سازی وتغییر معنای دیگری را حمل نمی نمایند استدلال می ورزیدند مانند:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُواْ لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ﴾ [الشورى-٢١]

ترجمه: «آیا کافران را شریکانی هستند که مقرر کردن برای ایشان از دین آنچه که نه فرموده است آن را الله ﷻ».

و ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام:١٢١].

ترجمه: «بی گمان که شیاطین به اولیای شان القاء می نمایند که با شما جدال نمایند، واگر از آنها اطاعت ورزیدید قطعا که مشرکانید».

و ﴿أَفَحُكمَ الجَّاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾ [المائدة:٥٠].

ترجمه: «پس آیا حکم جاهلیت را می خواهند».

و ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران:٨٥].

ترجمه: «وکسی که به غیر از اسلام دینی را برگزید پس هرگز از وی قبول نمی گردد».

اما چیزی از این مفاسد در نزد خلفاء در زمان خوارج و ابن عباس رضی الله عنهما وجود نداشت، پس جواز ندارد که رد صحابه‌ﷺ را بر خوارج در آن زمان (و در موردیکه خوارج در اشتباه افتاده بودند) بر شرک این حکومت ها و کفر آشکار شان در این زمان مقایسه نمود، و کسیکه چنین کرد در حقیقت حق را با باطل و نور را با تاریکی مختلط ساخت، بلکه سوگند به پروردگار عالمیان که چنین کسی در خطر بزرگی واقع است، چون نتیجۀ این گمان این است که آنچه را خوارج علیه صحابه و خلفای راشدینﷺ به انتقاد گرفتند از جنس شرک این حاکمان کافر است! و بدون شک که نهایت این رأی به تکفیر همۀ صحابه‌ﷺ در آن زمان بر می گردد!! و بدون شک کسی که آنها را تکفیر کرد، کافر گردید. چون صحابه بر اساس نص قرآنی از الله‌ﻷ خشنود گردیده اند و الله‌ﻷ از آنها خوشنود گردیده است، و اتهام شان به این تکذیب صریح قرآن وتکذیب ستایش و مدح الله‌ﻷ از آنان است که گویا الله‌ﻷ از قوم کافر خشنود گردیده است، واین همه کفر است. پس انسان باید بر دین خود محتاط باشد که مبادا در هلاکت بیافتد، و کسی که صحابه‌ﷺ را به کفر و شرک بخاطر اینکه کفر و شرک طاغوت ها را پینه نماید متهم می نماید، از این بپرهیزد.

شبهه دوم: آنان کلمه لااله الا الله را میخوانند

شبهه افگنان میگویند چگونه سربازان، کارمندان استخبارات و امثال آنها را که از همکاران قانون اساسی اند کافر می شمارید و به آنها سلام نمی دهید، و با آنان معاملۀ کفار را می نمایید، حالانکه آنان لا اله الا الله می گویند. هنگامی که اسامه رضی الله عنه بر مردی که لا اله الا الله گفت حکم کفر را صادر کرد و اورا کشت، رسول الله صلی الله علیه وسلم این اقدام او را رد نمود او فرمود: چگونه وی را بعد از اینکه لا اله الا الله گفت، کشتی؟. و الله عزوجل می فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِکَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾ [النساء:٩٤].

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه الله عزوجل گام بر می‌دارید پس خوب تحقیق کنید و کسی را که به شما اظهار اسلام می‌کند نگویید تو مؤمن نیستی، که بهره‌ی ناپایدار زندگی دنیا را بجویید چرا که غنیمت‌های فراوان نزد الله است. پیش‌تر خودتان نیز همین گونه بودید و الله عزوجل بر شما منّت نهاد (و هدایت شدید). پس، (بشکرانۀ این نعمت بزرگ)، تحقیق کنید! الله عزوجل به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

آنان همچنان به این احادیث استدلال میکنند که رسول الله ﷺ فرمودند: «کسی در حالی بمیرد گواهی می دهد که لا اله الا الله، وارد جنت میشود». و حدیث بطاقه که مردی در روز قیامت نود و نه دلوی از گناهان را می آورد و گمان می کند که هلاک می گردد، و این نود ونه دلو از گناهان به بطاقۀ که در آن لا إله إلا الله نوشته شده است وزن می گردد و پلۀ که در آن بطاقه است سنگینی می نماید. و همچنان حدیثی که آن را حذیفه رضی الله عنه روایت می کند که: شبی کتاب الله ﷻ برداشته می شود، پس آیتی از آن در زمین باقی نمی ماند، و دسته های مردم ماندگار می شوند ونمی دانند که نماز، صدقه و قربانی چیست؟ این کلمه را می گویند: لا إله إلا الله (ومی گویند که) این کلمه را از پدران خود دریافتیم و ما آن را می گوییم «صله (شنونده حدیث) پرسید: چه نفعی لا إله إلا الله آنها را می رساند در حالیکه نمی دانند که نماز، صدقه و قربانی چیست؟ حذیفه گفت: (لا إله إلا الله) آنان را از جهنم نجات می دهد». و احادیث دیگری مانند این حدیث .

در پاسخ این شبهات باید گفت که:

أولاً: الله ﷻ می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ

تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ﴾ [آل عمران:۷].

ترجمه: «اوست کسی که بر تو کتاب نازل کرد (که) بخشی از آن آیه‌های «محکم» هستند، آنها اساس کتابند و (برخی) دیگر «متشابهات» هستند. پس امّا آنان که در دل انحراف دارند برای فتنه جویی و طلب تأویل آن از آنچه متشابه است، پیروی می‌کنند و «تأویل» آن را جز الله ﷻ (کسی) نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند: به آن ایمان آورده‌ایم. همۀ (آن از محکم و متشابه) از نزد پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمی‌پذیرند».

الله ﷻ در این آیات کریمه بیان می دارد که بندگان را به اموری که در قالب شریعت اسلامی فرستاده است امتحان می کند، زیرا در آن آیات محکمات، قواعد استوار و محکم مانند کوهها و اوامر واضح و روشن وجود دارند که هنگام نزاع و اختلاف به آن رجوع باید گردد. و در قرآن آیات متشابهات نیز وجود دارند که دلالت شان ظنی است و بیشتر از یک معنا را در ذهن خواننده حمل می کند. الله ﷻ بیان می دارد که اهل انحراف و گمراهی از متشابهات پیروی می نمایند و آیات محکم را (که تنها یک معنا را افاده میکند) به این هدف کنار می گذارند تا آنرا تأویل نموده و مراد الله ﷻ از آیات محکم را بر مردم بپوشانند و میان بندگان الله ﷻ درین زمینه فتنه و فساد بر پا کنند. در حالیکه روش جویندگان

حق و علمای راسخ این است که متشابه را که معنای آن بر آنها واضح نیست بر محکمی که اصل کتاب است و بر آن مدار تفسیر می چرخد و در وقت اختلاف به آن رجوع می گردد، عرضه می دارند.

امام شاطبی رحمه الله در کتاب «اعتصام» بیان می دارد این قاعده که متشابه بر محکم عرضه گردد تنها ویژۀ کتاب الله ﷻ نیست بلکه قاعده فراگیر در سنت نبوی و سیرت محمدی ﷺ نیز میباشد چنانچه احادیث و حوادث اعیان در مناسبت های معینی گفته شده اند یا به وقوع پیوسته اند، اگر این احادیث و حوادث به تنهایی بدون نصوص مبینه و روشن کننده آن گرفته شوند این بدون شک که از قبیل پیروی متشابه و ترک محکم است. همچنان گرفتن نص عام بدون نص تخصیص دهنده آن و یا گرفتن نص مطلق بدون نص مقید کنندۀ آن و یا تمسک به نصی از میان برخی از نصوص که موضوع واحدی را در بر میگیرد و اهمال نصوص دیگر در زمینه که پیوند با موضوع دارند این همه از جمله پیروی متشابه و ترک محکم است که در حقیقت نسبت دادن سخن به الله ﷻ بدون علم است که نه او تعالی و نه شریعت آن را گفته است. اما ما مکلف بر ایمان به همۀ کتاب الله ﷻ واحادیث رسول الله ﷺ هستیم و همۀ فرامین اسلام را کامل و بدون چون و چرا می پذیریم. چون دنبال روی از آنچه که موافق با خواهشات نفسانی است در حقیقت

روش اهل انحراف و گمراهان است که سبب کج روی شان شده است.

خوارج را ببینید هنگامی که نصوص بشارت دهنده را اهمال داشتند و آن را کنار گذاشتند و بر نصوص وعید (ترس از عذاب) ترکیز نمودند این سخن الله ﷻ را به تنهایی گرفتند که میفرماید:

﴿وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً﴾

ترجمه: «وکسی که معصیت الله ﷻ و رسول او را مرتکب گردد پس برای او آتش جهنم است در آن همیشه و ابدی اند»[الجن:٢٣].

که نص عام و از متشابهات است مگر آنان این نص را بر مقید کننده و بیان کنندۀ آن عرضه نکردند در حالیکه بیان کننده و مقید کنندۀ این نص عام قول الله ﷻ است که می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾

ترجمه: «الله ﷻ نمی آمرزد که به وی شریک گرفته شود و غیر از آن را که بخواهد می آمرزد» [النساء:٤٨].

همچنان مرجئه را بنگرید که به برخی از نصوصی که مژده میدهد که گویندۀ لا اله الا الله به جنت داخل میشود، متمسک شدند و اعمال را اهمال نمودند و در حکم مسلمان شدن و داخل شدن در جنت تنها به نطق کلمه شهادت اکتفا کردند. اما اینکه این کلمه را شروط ونیازمندی هایی نیز است و یا گوینده مکلف است که به لوازم آن نیز ملتزم باشد، آنان همه را یکسره کنار گذاشتند.

امام بخاری رحمه الله در صحیح خود از وهب بن منبه رحمه الله روایت می کند که گفت: «لا اله الا الله کلید جنت است اما هر کلیدی را دندانه هایی است، اگر کسی کلیدی را که دارندۀ دندانه ها است بیاورد این دروازه باز می شود وکسی که کلیدی را که دندانه ندارد می آورد (این دروازه باز نمی گردد)، ودندانه های این کلید همانا بر آورده ساختن شروط این کلمۀ مبارکه و پرهیز از شکننده های آن است».

و انسان عاقل که حقیقت دین اسلام را درک کرده است هرگز در این شک نمی کند که مراد از لا اله الا الله همانا معنای آنست که دربرگیرندۀ نفی واثبات است، اما اگر تنها به آن نطق صورت گیرد و معنای آن هدف نباشد، یا آنچه این کلمه دربرگیرندۀ آنست متحقق ساخته نشود و از نواقض وشکننده های آن اجتناب صورت نگیرد، پس این مراد الله ﷻ از نطق به این کلمه نیست. الله ﷻ می فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلا اللَّهُ﴾ [محمد:١٩].

ترجمه: «پس بدان معبودی برحق بجز الله وجود ندارد».

و میفرماید: ﴿إِلاَّ مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف:٨٦].

ترجمه: «مگر کسانی که به حق گواهی دادند وآنها می دانند».

وحدیث مذکور که کسی که مرد در حالیکه میدانست معبودی برحق بجز الله ﷻ وجود ندارد داخل جنت گردید بر این دلیل است

که معرفت معنای این کلمه که دربرگیرندۀ یکتا پرستی (توحید) وبیزاری از شرک است، از نیازمندی های این کلمه است، واینکه هدف ومقصد تلفظ کننده بجا آوردن شروط این کلمه می باشد تا اینکه به وعدۀ الله ﷻ که جنت است دست یابد. امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم بابی دارد به عنوان (کسی که بر توحید وفات کرد به جنت داخل می شود). پس هدف همانا بر آورده شدن یکتا پرستی (توحید) است که این کلمه دربرگیرندۀ آن است. اما تلفظ به این کلمه بدون اجتناب شکننده ها و تسلیمی به حقوق آن، مطلوب ومفید نیست. در حدیث معاذ رضی الله عنه که در صحیحین (بخاری ومسلم) روایت شده است میاید که هنگامیکه رسول الله ﷺ او را به یمن فرستاد، توصیه کرد و روش دعوت را به وی تعلیم داد، وفرمود: «نخستین چیزی را که آن ها را بسوی آن دعوت می کنی لا اله الا الله باشد» و در روایتی آمده است که: «آن ها را به این دعوت می نمایی که الله ﷻ را به تنهایی عبادت کنند» پس این حدیث دلالت بر این دارد که مراد از کلمه حقیقت آنچه است که آن را نفی می کند واثبات می نماید نه تلفظ که عاری از این حقیقت باشد. الله ﷻ شرط نجات و تمسک به دستاویز محکم را در دو امری قرار داده است که جزء لاینفک و جدا ناشدنی یک دیگر اند، وآن دو عبارت از کفر به طاغوت وایمان به الله ﷻ میباشد. کفر به طاغوت به تنهایی بدون ایمان به الله ﷻ کافی نیست، چنانچه

ایمان به الله ﷻ بدون کفر به طاغوت نفعی نمی رساند، پس جمع میان این دو امر حتمی ولازمی است.

پس وقتیکه این سربازان و امثال آن ها به طاغوت کفر نورزیده اند، بلکه از پاسداران، انصار، سربازان، ارکان و نگهبانان آن اند، این ها مسلمان نیستند، ونه مومنان و متمسکان به دستاویز محکم اند، بلکه از هلاک شدگان اند، واگر بر این شرک مردند داخل جهنم میگردند اگر چه لا اله الا الله را صد ها بلکه هزار ها بار نطق نمایند. باید دانست که پیروان مسلیمه کذاب نیز لا اله الا الله می گفتند، نماز می خواندند، روزه می گرفتند، و شهادت می دادند که محمدﷺ رسول الله است، اما شخص دیگری را با وی در رسالت شریک ساختند و کافر گردیدند، خون و مال شان بر مسلمانان حلال شد، و کلمه لا اله الا الله به مجرد اینکه مردی را از قبیله شان در رسالت ونبوت با رسول اللهﷺ شریک ساختند آنان را نفعی نرسانید. پس کسی که پادشاه، امیر، رئیس ویا عالمی را در عبادت با الله ﷻ شریک می نماید چه حالی خواهد داشت؟ حکم آنان چی خواهد بود حالانکه آنان نوعی از انواع عبادت را از قبیل سجده، رکوع و قانون سازی متوجه این شریکان می نمایند؟ چنانچه اینهمه در شرک این قوم مشاهده می گردد. و شناخت کفر به طاغوت با ایمان بر الله ﷻ شرطی از شروط این کلمۀ عظیم است. علماء شروط این کلمه را بیان داشته و دلایل آن را ذکر نموده اند تا انسان

مسلمان بداند که این کلمه یی نیست که تنها به زبان نطق می گردد.

شروط این کلمه قرار ذیل اند:

۱- دانستن نفی واثباتی که این کلمه در برگیرندۀ آنست.

۲- سر خم کردن وتسلیمی کامل به حقوق این کلمه.

۳- صدق منافی با کذب.

٤- اخلاص منافی با شرک.

٥- یقین منافی با شک.

٦- محبت با این کلمه و با آنچه که بر آن دلالت می کند.

۷- قبولیت وپذیرفتنی که منافی با رد کردن چیزی از لوازم این کلمه مبارکه است.

علاوه بر این در قرآن و سنت نصوصی اند که احادیثی را که برخی به آن در ایراد این شبهه متمسک می گردند بیان وروشن می سازد. حدیثی که کسی وفات کرد، و او می دانست که معبود برحق جز الله ﷻ وجود ندارد به جنت داخل می گردد باید تفسیر گردد، و با این سخن الله ﷻ ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة:٢٥٦].

ترجمه: «پس کسی که به طاغوت کفر ورزید و به الله ﷻ ایمان آورد بدون شک که به دستاویز خیلی محکمی چنک زده است»

ربط داده شود، و حتما به این سخن الله ﷻ ﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ [النساء:٤٨].

ترجمه: «الله ﷻ نمی آمرزد که به وی شریک گرفته شود و غیر از آن را که بخواهد می آمرزد» نیز پیوند داده شود.

پس باید دانست که اگر مشرکی هزار بار لا اله الا الله بگوید درحالیکه معنای این کلمه را هم می داند، اما شرک را ترک نکند و از طاغوتی که عبادت می کند و آن را نصرت می بخشد بیزاری نجوید، وی به دستاویز محکم چنگ نزده است، و الله ﷻ هرگز وی را نمی بخشد، ونه او را داخل جنت می سازد.

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ﴾ [المائدة:٧٢].

ترجمه: «کسی که با الله ﷻ شریک گرفت پس بی گمان که الله ﷻ بروی جنت را حرام گردانید».

واین چنین، هر حدیثی که درین موضوع آمده است در مسأله اضافه می گردد تا موضوع را از همه ابعاد آن به خوانش بگیریم، و از کسانی نباشیم که از نصوص متشابه پیروی می نمایند. این حدیث را که در صحیحین آمده است: (أشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّي رسول الله لا يلقى الله بهما عبد غير شاكٍ بهما إما إلاّ دخل الجنة) «گواهی میدهم که لا اله الا الله و من رسول الله می باشم، بنده با این دوگواهی در حالیکه در آن شکی ندارد با الله ﷻ ملاقی نمی گردد مگر اینکه به جنت داخل می گردد» و حدیث: (ما من أحد شهد أن

لا إله إلاّ الله و أنّی رسول الله صدقاً من قلبه إلاّ حرّم الله علیه النار) «کسی که از اعماق قلبش صادقانه گواهی بدهد که لا اله الا الله و اینکه من رسول الله هستم الله ﷻ آتش جهنم را بر وی حرام می گرداند» و مانند این احادیث همه با آیات، احادیث وشروطی که ذکر شد یکجا به خوانش گرفته شود. وبا این روش دین فهمیده می شود، وبه علم دست یازیده می گردد، ومراد الله ﷻ از نصوص شرعی قسمی که دوست دارد و راضی می گردد، شناخته می شود.

امام نووی رحمه الله در شرح مسلم (۲۱۹/۱) سخنان برخی از اهل علم را در تأویل این احادیث نقل می نماید، که این احادیث «مجمل اند و نیاز به شرح دارند». و بعضی گفته اند که معنای این احادیث شامل کسی است که آن را در هنگام ندامت و توبه گفت و بر آن مرد. و این رأی امام بخاری رحمه الله است. امام نووی رحمه الله می نویسد: «این تأویلاتی است که اگر این احادیث بر ظاهر حمل گردند، اما اگر در موارد آن تنزیل یابند در تأویل شان اشکالی رخ نمی دهد چنانچه محققین آن را بیان داشته اند».

ودر حدیث بطاقه نیز این چنین گفته می شود، مراد از بطاقه کلمه لا اله الا الله است که عبارت از تحقق توحید است که دربرگیرندۀ ایمان به الله ﷻ و کفر به طاغوت و عدم ارتکاب شکنندۀ از شکننده های ایمان می باشد. و این حدیث را به نصوص محکم راجع باید ساخت، و آن را در روشنی آن باید فهمید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾

ترجمه: «**بی‌گمان الله** (کسی را) نمی‌آمرزد که به او شرک ورزد، و پایین‌تر از آن را بر هرکس که بخواهد می‌آمرزد». [النساء: ١١٦].

باید دانست که نود ونه دلوی را که این انسان حمل می نماید بدون شک که گناهان غیر مکفر (ناکافر کننده) اند، و یا گناهانی به جز از شرک اند، زیرا شرک را که شکنندۀ این بطاقه است الله برای همیشه نمی بخشد چنانچه در این آیت آمده است، و مرتکب آن اگر بر شرک بمیرد به جنت داخل نمی شود. و اگر در این دلو ها، شکنندۀ از شکننده های ایمان باشد پله یی که این بطاقه در آن نهاده شده است، خفیف می گردد و صاحب این بطاقه نجات نمی یابد چون بطاقه توحید در آن هنگام بطاقه صحیح نمی باشد، بلکه بطاقۀ کلمه و دعوای نقض شده است که به زبان بدون تحقق معنا و لوازم آن زمزمه می گردد. اگر در این دلوها عبادت غیر الله، قانون سازی بغیر ما أنزل الله، نصرت قانون سازان، دشنام دین یا جنگ علیه اولیای الله باشد، این پله هرکز سنگین نمی گردد، و نفعی نمی رساند، و صاحب خودرا به جنت داخل نمی کند، چون این همه موانع و شکننده های ایمان اند که مانع پیروزی و نجات می گردند. حقیقت اینست که این دلوها گناهانی به جز از شرک اند. در حدیث بطاقه اهمیت و عظمت کلمۀ توحید بیان شده است. کسی که آن را متحقق ساخت وآنگونه که پروردگار ما دوست دارد واز آن راضی میگردد این کلمه را پذیرفت، پس یکتاپرستی با

وجود بزرگی آن گناه، همه گناهان واشتباهات را به جز از شرک به الله ﻷ می پوشاند و نابود می نماید. به همین معنا حدیث قدسی نیز وجود دارد که می فرماید: «ای فرزند آدم اگر همهٔ زمین را مالامال از گناهان بیاوری سپس با من ملاقی شوی در حالیکه با من شریکی نگرفته ای زمین را مالامال از مغفرت (برای تو) می آورم». روایت ترمذی رحمه الله. همچنان حدیث حذیفه‌س به همین معنا است که میفرماید: «شبی کتاب الله ﻷ برداشته می شود وآیتی از آن در زمین باقی نمی ماند»، اگر این حدیث صحیح باشد بر کسانی حمل می گردد که به جز این کلمه چیزی دیگری را از دین نمی دانند در حالیکه معنای این کلمه را متحقق ساخته اند و مشرک نیستند، و الله ﻷ شرک را نمی آمرزد. باید دانست که کتاب الله ﻷ حجت و دلیل است که بیم دادن به آن منوط گردیده است.

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ﴾ [الأنعام:۱۹].

ترجمه: «و بر من این قرآن وحی گردید تا شما را وکسی را که (این قرآن) رسید بیم دهم».

پس کسی را که قرآن رسید حجت بر وی قایم گردید، و کسی را که قرآن نرسید وی در فروع شریعت معذور پنداشته می شود اما در گذاشتن و ترک اصل توحید و پیروی از شرک روشن معذور نمی باشد.

بنابرین الله ﻷ از باب های مختلف دلایل آشکار مبنی بر یکتا پرستی را بیان نمود. اما اینکه نماز، صدقه و قربانی را ترک کردند

مگر خود موحد بودند در زمینه معذور اند، چون شرایع در روشنی دلایل شناخته می شوند وحدیث بیان می دارد که کتاب الله‎ﻷ در آن زمان برداشته می شود وآیتی از آن در زمین باقی نمی ماند. وحالت اینها، اگر حدیث صحیح باشد، مانند حالت زید بن عمرو بن نفیل است که قبل از بعثت رسول الله‎ﷺ مسلمان بود در حالیکه پیامبری بسوی او نیامده بود مگر با وجود آنهم وی توحید را متحقق ساخته و بر ملت ابراهیم علیه السلام بود، چنانچه در صحیح بخاری رحمه الله آمده است، ابن اسحاق رحمه الله روایت می کند که زید می گفت: «بار الها اگر محبوبترین روش های عبادت تورا می دانستم به آن ترا عبادت می کردم اما من نمی دانم». چنین انسان از تفاصیل شریعت که به جز از راه پیامبران شناخته نمی شود، معذور پنداشته می شود، زیرا او نمی داند که نماز و زکات چگونه است؟ بنابراین در این امور معذور است. بلکه برخی از محققان بر این نظر اند که این حدیث صحیح نیست، چون در سندش ابومعاویه خازم ضریر رحمه الله است که مدلس میباشد ودر روایاتش بجز از اعمش رحمه الله ضعیف می باشد، واین حدیث را از غیر اعمش رحمه الله روایت می کند. سبب دیگر اینست که او از بزرگان طائفه مرجئه است، چنانچه حافظ ابن حجر رحمه الله ودیگران گفته اند، واین حدیث دستاویزی است که مرجئه به آن متمسک می شوند.

اما بنده بجز تحقق توحید نجات نمی یابد، زیرا توحید حق الله ﷻ بر بندگانش است که بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده و دلایل گوناگون را بر اثبات آن برپا داشته است. این همه آنگاه صدق میکند که سند این عبارت در حدیث «تنجیهم من النار» کلمۀ توحید آنها را از عذاب رهایی می بخشد» به رسول الله ﷺ متصل باشد و حکم رفع را بگیرد، اما حقیقت اینست که چنانچه اهل علم در این حدیث گفته اند این عبارت موقوف بوده و از سخن حذیفه رضي الله عنه میباشد.

از سوی دیگر علماء از پذیرفتن روایات اهل بدعت که بدعت شان را تقویه می نماید، بر حذر ساخته اند. و مرجئه به حدیثی که ذکر شد متمسک می گردند ومی خواهند که بدعت شان را به آن نصرت دهند، پس اگر با این عنصر، عنصر ضعف و تدلیس نیز اضافه گردد حکم این حدیث چگونه خواهد بود؟ حدیث اسامه در حق کافری است که فورا مسلمان می شود و شکنندۀ از شکننده های اسلام را ظاهر نمی سازد، پس کشتن چنین شخص جایز نیست، زیرا او در عصمت داخل گردید، واز قتل آن دست برداشته می شود تا اینکه شکنندۀ را مرتکب گردد. امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم بابی را چنین مسمی ساخته است: «باب تحریم کشتن کافر بعد از آنکه به لا اله الا الله نطق می نماید».

و باید دانست که فرق بزرگی میان ابتدای عصمت و استمرار آن میباشد. عصمت هنگامی آغاز می شود که کافر به کلمه توحید نطق

می کند، اما استمرار این عصمت متعلق به التزام حقوق این کلمه، و ترک و پرهیز از شکننده های کلمه توحید است. کافر هنگامی که می خواهد به اسلام داخل شود کلمه توحید را بر زبان می آورد و مجرد تلفظ به کلمه توحید نشاندهندۀ آمادگی وی برای پذیرفتن شرایع اسلام و تسلیم شدن به حقوق و بیزاری از شکننده های آن است. اگر این همه را متحقق نساخت عصمتی که در آن به سبب نطق وی به کلمه در ابتداء بدست آورده بود استمرار پیدا نمیکند، بلکه منقطع می گردد.

پس معلوم شد که این حدیث در مورد شخصی است که فورا به اسلام داخل می گردد و چیزی از شکننده های اسلام را ظاهر نمی سازد، و او کسی نیست که از مدتی ادعای اسلام میکند در حالیکه او جنگ علیه اسلام و اهل آن، صلح و صمیمیت با طاغوت، قانون اساسی و باطل را ترک نکرده است. این چنین اشخاص اگر صدها بلکه هزار ها بار به این کلمه نطق نمایند، تا زمانیکه کفر، شرک وطاغوت را عبادت می کنند، و با آن موالات می نمایند، و از آن پاسداری می کنند، این کلمه به آنان نفعی نمی رساند. وبه همین شکل این قول الله ﻷ است که می فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النساء: ٩٤].

ترجمه: «و به کسی که شما را سلام می دهد نگویید که مؤمن نیستی». این آیت چنانچه در حدیثی که سبب نزول آن را بیان داشته است آمده است که دستۀ از صحابه ش بر مردی گذشتند که

مالی با وی بود، این شخص به ایشان سلام داد و اسلام را ظاهر ساخت و چیزی از شکننده های اسلام را آشکار نگردانید با این همه، وی را بر این حجت قتل کردند که وی از ترس و خوف سلام داد و مالش را گرفتند. الله﷿ آنها را در قرآن کریم سرزنش می نماید چون فرض این است که کسی که اسلام را برای ما ظاهر ساخت با وی بنابر ظاهر معامله نماییم تا آنکه عکس وخلاف آنرا ظاهر نساخته است. واگر برای ما ثابت گردد که وی اسلام ودین کفری دیگر را مانند دموکراسی یا موالات با قانون وضعی ظاهر می سازد واز آن بیزاری نمی جوید، این دعوای اسلام را از وی نمی پذیریم تا آنکه از دین کفری بیزاری جوید، و دین خود را خالصانه به پروردگار عالمیان بسازد. بنابر این الله﷿ قبل و بعد از این آیت می فرماید: ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾ «پس تبیین (جستجو) کنید».

شبهه سوم: آنان نماز می خوانند و روزه می گیرند

شبهه سازان می گویند چگونه سربازان، کارمندان وانصار طاغوت را تکفیر می نمایید حالانکه برخی از آنان نماز می خوانند، روزه می گیرند وحج می کنند، این شبهه افگنان حدیث مسلم رحمه الله را در امیران (رئیسان) جور وظلم ذکر می نمایند هنگامی که صحابه‌ﷺ گفتند: آیا علیه آنها نجنگیم ای رسول الله؟ رسول اللهﷺ فرمودند: نه، تا زمانی که در میان شما نماز برپا میدارند. آنان به احادیث دیگری مانند حدیث ذو خویصره تمیمی نیز استدلال میکنند که بر تقسیم رسول اللهﷺ انتقاد نمود و خالد بن الولیدﷺ گفت: آیا وی را نکشم؟ رسول اللهﷺ فرمود: آیا نماز نمی خواند؟ من به کشتن نمازگزاران امر نشده ام. ودر روایتی آمده است «مردم بگویند که محمد اصحاب خود را به قتل می رساند».

جواب:

باید دانست دینی که الله‌ﷻ بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده است دین توحید ویکتاپرستی است. چنانچه این توحید شرط اصلی قبول عمل و عبادت است. پس هیچ عمل بدون تحقق این شرط پذیرفته نمی شود. سپس متابعت وپیروی شرط دیگری برای پذیرش عمل است، به این معنا که عمل موافق به آنچه باشد که رسول اللهﷺ به آن امر فرموده است. الله‌ﷻ در قرآن کریم اعمال

زیاد کافران ومشرکان را ذکر می نماید اما بیان می دارد که او تعالی این اعمال را نمی پذیرد، بلکه همه را مانند گردبادی پراگنده می سازد، زیرا این اعمال فاقد شرط اخلاص وتوحید اند.

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۭ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡـٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ ٣٩﴾ [سورة النور].

ترجمه: «کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد. امّا هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی نیابد، مگر الله ﷻ را که (او را بمیراند و) به حساب او برسد».

و در حدیث قدسی که رسول الله ﷺ از پروردگار خویش روایت میکند آمده است: «من بی نیاز ترین شریکان از شرک هستم، کسی که عملی را انجام داد و با من کسی دیگری را در آن شریک ساخت او و شرک او را ترک می کنم». و به این حدیث، علماء در باب شرک اصغر استدلال می کنند، پس شرک اکبر مناسبتر است که در این باب داخل شود. خلاصه اینکه توحید ویکتاپرستی شرط صحت نماز و قبولی آن است.

داخل شدن در اسلام با نطق وعمل بر کلمۀ لا اله الا الله وتحقق شروط آن انجام می یابد، نه با ادا کردن نماز و سایر عبادات بدون تحقق این شروط وعمل بر آن. اهل علم ظاهرا بر اسلام نماز گزار بخاطری حکم می نمایند که در اصل نماز متضمن توحید است،

وتوحید شرط صحت و قبول نماز است. پس کسی که نماز، روزه، زکات ویا سایر عبادات را ادا میکند بدون آنکه دو رکن اساسی وحدانیت ویکتا پرستی را که عبارت از ایمان به الله‎ﷻ و کفر به طاغوت است متحقق نماید، نه تنها نماز او بلکه همه اعمال او باطل ومردود اند.

ادا کردن نماز در حال ظاهر کردن شرک، عبادت طاغوت و نصرت آن نفعی به نماز گزار نمی رساند، نه ادا کننده را داخل دائرۀ اسلام می گرداند، ونه وی را از دائرۀ شرک بیرون می کند. از واضحترین دلایل درین زمینه این قول الله‎ﷻ است:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر:٦٥].

ترجمه: «اگر با الله شریک آوردی عملت زایل و نابود می گردد و از جملۀ زیان کاران خواهی بود».

وهمچنان این فرموده‌ء الله‎ﷻ میباشد:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام:٨٨].

ترجمه: «و اگر شریک ستانیدند، آنچه را که می کردند از آنان حبط (زایل) گردد».

پس اجتناب از شرک به الله‎ﷻ متعلق به ترک عبادت طاغوت و عدم پیروی از آن و قوانین آن میباشد. واین بزرگترین شرط قبول عمل و نخستین وجیبۀ است که الله‎ﷻ آن را بر بندگان خویش فرض گردانیده است، و به آن همه را امر نموده، وبدون آن همۀ اعمال باطل میگردند. این سربازان وکارمندان بجای اینکه به امر

الله ﷻ لبیک گویند، و به طاغوت کفر ورزند، امر الله ﷻ را که متوجه آنها بود به امر دیگری تبدیل داشتند، و از آن پاسداری، حمایت و پیروی کردند، تا آنکه قانون کفری آن را پیروزی دادند. بنابر این نماز، روزه وسایر اعمال شان تا زمانیکه شرط قبول اعمال را متحقق نساخته اند، پذیرفته نمی شوند.

آیا اگر این سرباز، کارمند، جاسوس یا فرد وابسته به شبکه های استخباراتی طاغوت نماز را بدون وضو بخواند نماز او نزد الله ﷻ پذیرفته میشود؟ یا اینکه باطل و مردود بوده و به رویش زده میشود؟ شاید بگویید که این امریست که انسان عاقلی در آن اختلاف نمی کند وبدون شک که نماز بدون وضو باطل ومردود است. پس عاقل باید کمی درنگ نماید و خیره شود، هنگامی که ترک طهارت، باطل کنندۀ نماز است چون طهارت شرط صحت آن است، پس ترک توحید و ترک انکار از طاغوت که بزرگترین شرط قبول عمل است، چگونه خواهد بود؟! این همان شرط و امریست که الله ﷻ آموختن و عمل به آن را قبل از آموختن نماز وشروط آن، طهارت، شروط وشکننده های آن بر فرزندان آدم فرض گردانیده است.

این شرطیست که بر صحابه ﷺ در مکه قبل از فرضیت نماز وغیره لازم گردیده بود. و بر همه معلوم است که صحابه ﷺ در مکه بجز بخاطر لا اله الا الله به عمل دیگری تعذیب نشدند، ابتلاء نگردیدند، هجرت نکردند و اذیت ندیدند. زیرا قوم شان این ها را بخاطر

نماز، زکات و سایر طاعات تعذیب و اذیت نکردند، چون این عبادات فرض نگردیده بودند، و نه از آنها مطالبه گردیده بودند، بلکه به آنچه که امر شده بودند و از آن ها خواسته شده بود، آن تحقق توحید ویکتا پرستی بود، چون عبادات بدون این اصل قبول نمی گردند.

از اینرو روش رسول الله ﷺ وصحابه ﷺ این نبود که مشرکان را به نماز، زکات و سایر طاعات قبل از دعوت شان به توحید، و متحقق ساختن آن، و اجتناب از عبادت طاغوت فرا خوانند. سوگند به الله ﷻ که هرگز این دعوت شان نبود. به این حدیث معاذ بن جبل ﷺ در صحیحین هنگامی که رسول الله ﷺ وی را بسوی یمن فرستاد و روش دعوت و راه آن را به وی آموزش داد، خیره شده و تأمل کنید. رسول الله ﷺ فرمودند: « پس اولین چیزی که آنها را بسوی آن دعوت می کنی شهادت لا اله الا الله است». و در روایتی «به اینکه الله ﷻ را به تنهایی عبادت کنند، اگر آنها تو را در این طاعت کردند پس آنها را بیاموزان که الله ﷻ پنج وقت نماز را در روز وشب بر آنها فرض گردانیده است، پس اگر تو را در این طاعت کردند پس آنها را بیاموزان که الله ﷻ بر آنها در مال های شان صدقه یی را فرض گردانیده است که از ثروتمندان شان گرفته، وبه فقرای شان داده می شود...». پس آغاز دعوت انسان بسوی اسلام از نماز نه بلکه از توحید می باشد، وهنگامیکه توحید متحقق شد، به نماز، زکات وسایر شرایع اسلام امر می گردند.

پس کسی که توحید را متحقق ساخت و به دستاویز محکم چنگ زد نجات یافت و نماز و سایر ارکان از وی قبول می شود، وکسی که به شرایع و ارکان اسلام بدون اینکه به دستاویز محکم (توحید) چنگ بزند، متمسک گردید او از هلاک شوندگان است، زیرا الله ﻷ به هیچ دستاویز به جز دستاویز محکم توحید ضمانت عدم انقطاع را نکرده است مگر اینکه این دستاویزات همه به دستاویز محکم توحید بپیوندند، دستاویزی که هر گز نمی گسلد، ﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة:٢٥٦].

ترجمه: «در دین اکراهی نیست، به راستی راهیابی از گمراهی آشکار شده است. پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به الله ﻷ ایمان آورد، (بداند) که به دستاویزی (بس) محکم چنگ زده است (که) آن گسستنی ندارد. و الله ﻷ شنوا داناست».

بنابرین اکثر کسانی که در دنیا عبادت می کنند عبادت شان در روز قیامت پذیرفته نمیشود، بلکه این عبادات آنان را بسوی جهنم می کشاند، الله ﻷ می فرماید:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ.عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾[الغاشية:٢و٣].

ترجمه: «چهرههایی در آن روز خوار خواهند بود تلاشگر (و) در زحمت» این خواری وتلاش در عبادت است، اما در انجام این عبادت آنان را بسوی جهنم می کشاند، ومی فرماید:

﴿تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً﴾ [الغاشية:٤]، «**به آتشی سوزان در آیند**».

سوال درینجاست که چرا عبادت، نماز و خستگی آنها همه متلاشی می گردد؟ جواب اینست که اینهمه عبادات به غیر توحید واخلاص انجام یافته بود.

و وقتی که دانسته شد این قاعده از قواعد دین اسلام و اصل استوار از اصول آن است که هر نص متشابه به آن راجع می گردد پس در پرتو این قاعده معنای هر حدیثی را درین زمینه به آسانی میتوان دریافت که ظاهرا نص آن اشکال برانگیز به نظر میخورد. از جملهٔ این احادیث، حدیث مسلم رحمه الله دربارهٔ امراء (رئیسان حکومت ها) میباشد که رسول الله ﷺ از قتال آنها تا وقتیکه نماز می خوانند نهی فرموده است. (اقامه نماز در این حدیث) اشاره به اقامه دین و توحید با نماز است، نه نماز به تنهایی بدون توحید. چون امر به قتال امامان (حکومت ها) در احادیث دیگر که بیان کننده این حدیث اند نماز و زکات را بعد از تحقق توحید ذکر می نمایند، چنانچه در حدیث متفق علیه آمده است: «امر شده ام که با مردم بجنگم تا آنکه گواهی دهند که لا اله الا الله (هیچ معبودی بجز الله ﷻ نیست) و اینکه محمد رسول الله است، و نماز برپا کنند، و زکات دهند، اگر چنین کردند خون و مال شان را از من محفوظ داشتند، مگر به حقی که در این ها نهفته، است و

محاسبۀ شان بر الله‌ﷻ است». پس به ذکر توحید که آغاز قتال مبنی بر آن است، خیره شو وبنگر که بر حقوق و لوازم وحدانیت ویکتاپرستی قتال صورت می گیرد. این معنای این آیت مبارکه نیز است:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة:٥].

ترجمه: «پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات پرداختند، راهشان را (باز) گذارید».

که اگر توبه کردند، شرک وکفر و عبادت غیر الله‌ﷻ را ترک کردند و توحید را متحقق ساختند، سپس نماز برپا داشتند و زکات دادند در این هنگام خون و اموال شان را محفوظ داشتند مگر به حقی که در این خونها واموال است.

اما برپایی نماز بدون توبه از شرک و بدون توحید، یا اقامۀ نماز همراه با شکننده های لا اله الا الله نفعی نمی رساند. بسا نماز گزارانی بودند که در زمان رسول الله‌ﷺ به کلمه و سخنی از شکننده های این توحید عظیم کافر شدند و مرتد گردیدند. از جمله کسانی بودند که به آنها اشاره کردیم که در رکاب رسول الله‌ﷺ منحیث مجاهدین در غزوه تبوک بیرون شدند و از نمازگزاران بودند ولی با این همه هنگامیکه که مرتکب شکنندۀ از شکننده های توحید واسلام گردیدند کافر شدند،

واین شکننده عبارت از استهزای آنها به حافظان کتاب الله‌ﷻ بود، الله عز وجل می فرماید:

﴿لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة:٦٦]،

ترجمه: «عذر نیاورید، به‌راستی شما پس از ایمانتان کافر شده‌اید» این در حالیست که آنان نماز می خواندند.

علمای اسلام نیز بر این اساس در کتابهای فقه بابی را به نام حکم مرتد مسمی ساخته اند، و مرتد را معرفی داشته اند که مسلمانی که به سخن، عمل یا اعتقادی بعد از اسلام مرتد می گردد و شاید نماز گزار باشد. ابن تیمیه رحمه الله به کفر بندگان (یاسا) که قانون تاتاریها در آن زمان بود فتوا می دهد، و بر انصار و سربازان تاتاریها که در آن کسانی بودند که نماز نیز می خواندند، فتوای کفر صادر می کند. (جهت معلومات بیشتر به جلد ۲۸ مجموع فتاوی ابن تیمیه رحمه الله مراجعه شود). همچنان در حدیث ذو الخویصره تمیمی نیز این چنین گفته میشود که این سخن رسول اللهﷺ که گفت آیا نماز نمی خواند یا شاید نماز بخواند، اشاره به قاعده اخذ وگرفتن به ظاهر و علانیت وترک نهان وسریره ها به الله‌ﷻ است. این مرد توحید را ظاهر می ساخت، و قاعدهٔ را که قبلا دانستیم این بود که نماز بدون توحید پذیرفته نمی شود. پس اگر این شخص طاغوت را عبادت می کرد، یا نصرت دهندهٔ آن می

بود، یا ماسوای الله ﷻ قانون ساز و فیصله کنندۀ را می پذیرفت، واین را ظاهر می ساخت، رسول الله ﷺ اسلام این شخص را تنها به نمازش نمی پذیرفت . فواید استفاده شده از این حدیث وامثال آن این اند که ما خون ومال هر کسی را که بسوی قبله ما نماز می خواند معصوم می دانیم واو را از اهل قبله می شماریم چون نماز متضمن توحید است تا اینکه از وی شکنندۀ ازشکننده های ظاهر و روشن اسلام صادر نگردد. و انصار قانون موالات (دوستی) با شرک و قانون سازان را آشکار اعلان داشتند و علیه مسلمانان یکتاپرست برخاستند واز این قوانین پشتیبانی کردند. واین در حقیقت شکنندۀ از شکننده های اسلام است و اظهار نماز شان در حالیکه به شکننده های اسلام آغشته اند، این ها را نفعی نمی رساند.

شبهه چهارم: کسی که مسلمانی را تکفیر کرد، کافر گردید.

مدافعان سربازان وکارمندان طاغوت ها می گویند که تکفیر (کسی را کافر گفتن ویا کافر دانستن) عمل خطرناکی است، رسول الله ﷺ می فرماید کسی که مسلمانی را تکفیر کرد به یقین که کافر شد. برخی از این شبهه افگنان نادان را می شنویم که می گویند تکفیر کسی بجز کسی که از والدین کافر، کافر به دنیا آمده باشد جواز ندارد.

جواب:

در جواب این شبهه می گوییم که تکفیر مطلقا امر خطرناک و مذموم نیست، اما تکفیر مسلمان که مبنی بر خواهشات و تعصب محض، بدون دلیل شرعی باشد مذموم و خطرناک است. چنانچه هر کفر مذموم نیست و نه هر ایمان سزاوار ستایش است. ایمان نیز چندین نوع است، مثلا ایمان فرض، مانند ایمان به الله ﷻ چنانچه یک نوع ایمان حرام وشرک نیز میباشد مانند ایمان به طاغوت. وباید دانست که گاهی کفر بر مسلمان فرض شده و سزاوار ستایش میباشد مانند کفر به طاغوت، چنانچه کفر مذموم نیز میباشد مانند کفر به الله ﷻ، آیات و دین او تعالی.

طوریکه تکفیر مسلمان بدون دلیل شرعی امر خطرناکی است به همین شکل مسلمان پنداشتن مشرک و کافر که بنابر آن برای او امان داده میشود ودر اخوت اسلامی و موالات ایمانی داخل می گردد، نیز امر خطرناک وفساد بس بزرگی است، الله ﷻ می فرماید:

﴿وَالَّذينَ كَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال:٧٣].

ترجمه: « و آنانی که کفر ورزیدند، کارسازان همدیگرند. اگر (ای مؤمنان) این (کار) را انجام ندهید در این سرزمین فتنه و فسادی بزرگ برپا می گردد».

اما حدیثی که شبهه افگنان به آن استدلال کرده اند به این لفظ از رسول اللهﷺ صحت ندارد، پس هر که شخصی را هنگامی که مرتکب عملی شده است که الله‌ﷻ و رسولﷺ آن را کفر نامیده اند، تکفیر می نماید، کافر نمی گردد. مفهوم حدیث (که با این عبارات صحت ندارد) این است که مسلمان هرگز کافر نمی شود، و این مخالف و در تضاد با قرآن کریم است. قرآن کریم از کسانی صحبت می کند که اسلام را ظاهر می ساختند وسپس کافر گردیدند، الله‌ﷻ می فرماید:

﴿لَا تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ ﴿٦٦﴾﴾ [سورة التوبة]

ترجمه: «عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان‌آوردن، کافر شده‌اید».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدْبَٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى ٱلشَّيْطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾﴾ [سورة محمد].

ترجمه: «کسانی که پس از آنکه هدایت برایشان روشن شده است به (کفر) گذشته خویش بر گشتند، شیطان (کارهایشان را) برای آنها آراسته جلوه داده است و به آنان مهلت داده است». ومی فرماید:

﴿يأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لاۤئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة:٥٤].

ترجمه: «ای مؤمنان، هر کس از شما که از دینش برگردد (بداند که) الله ﷻ گروهی را در میان خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و (آنان نیز) او را دوست می‌دارند. (قومی که) بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند، در راه الله ﷻ جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الله ﷻ است، آن را به هر کس بخواهد می‌دهد. و الله ﷻ گشایشگر داناست» و مانند این آیات دیگری نیز در این زمینه موجود اند. اگر مسلمان هرگز کافر نگردد و مرتد نشود پس هدف از گنجانیدن احکام تفصیلی مرتد در کتابهای فقهی چیست؟ یا این سخن رسول الله ﷺ «کسی که دینش را تبدیل کرد او را به قتل برسانید» چی مفهومی دارد؟ بلکه لفظ حدیثی که مسلم رحمه الله نقل نموده اینگونه است: «کسی که برادر مسلمان خودرا گفت ای کافر (اگر وی کافر بود پس همین حکم) بر وی صدق می کند، و اگر کافر نبود این حکم (بر شخص گوینده) راجع می گردد».

عبارت (اگر کافر بود پس همین حکم بروی صدق می کند) نشاندهنده این حقیقت است که تکفیر مسلمانی که از وی کفر ظاهر شده است و در حق او موانع تکفیر منتفی گردیده باشند جواز دارد، به این معنا که اگر وی کافر بود پس در اطلاق این حکم حرجی نیست، و عبارت «اگر کافر نبود بر وی راجع می گردد» به

این معنا است که حکم تکفیر او، اگر شخص مخاطب شده کافر نباشد به وی (حکم کننده) راجع می گردد. بنابرین اگر کسی مسلمانی را که از او کفری ظاهر شده است تکفیر می نماید این شخص کافر نمی گردد اگرچه در این حکم موفق نیز نباشد، زیرا از مانع تکفیر که در این شخص است آگاهی ندارد، به ویژه اگر تکفیر او به سبب خشم آمدن بخاطر دین الله ﷻ و مقدسات آن باشد، بلکه در زمینه مأجور نیز است. چنانچه با عمر فاروق رضی الله عنه اتفاق افتاد هنگامی که به رسول الله ﷺ گفت: «بگذار که گردن این منافق (حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه) را بزنم». با اینکه رسول الله ﷺ واضح ساخت که حاطب کافر نگردیده است اما برای عمر رضی الله عنه را نگفت که کفر و حکم نفاق بر تو راجع گردید زیرا تو مسلمانی را تکفیر کردی و خونش را حلال دانستی! چنانچه برخی ها گمان میکنند، که کسی که مسلمانی را کافر گفت کافر می گردد.

پس معلوم شد کسی که سرزنش می شود، و امر خطرناکی را مرتکب می گردد آن کسی است که مسلمانی را به محض هوا و انتمای حزبی و تعصب، تکفیر می کند.

برادر مسلمان وموحدم! بدان که این حدیث نزد علماء تأویلات زیادی گردیده است که از آنجمله: برخی از علماء می گویند کسی که دین مسلمانان را به کفر وصف می نماید کافر می گردد. برخی از علماء این حدیث را چنین تأویل میدارند که اگر کسی در تکفیر مسلمانان استهانت و لامبالاتی می نماید کافر میگردد.

(گویا امر تکفیر امر عادی است). امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم رحمه الله وجوه مختلفی را در تأویل این حدیث بیان داشته است. و علماء به تأویل و فهم این حدیث در پرتو نصوص دیگری بخاطری مجبور شده اند که ظاهر این حدیث با اصلی از اصول محکم واستوار دین نزد اهل السنة والجماعة ، در ابواب کفر وایمان در تعارض است، این اصل عبارت از عدم مغفرت مشرک است. چنانچه الله ﷻ میفرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ ١١٦﴾

ترجمه: «یقیناً الله ﷻ (کسی را) نمی‌آمرزد که به او شرک ورزد، و پایین‌تر از آن را بر هرکس که بخواهد می‌آمرزد». [سورة النساء].

وبدون شک که تکفیر مسلمان بخاطر خشم دنیایی یا خواهش نفسانی، دشنامی به وی است، و این ادناتر از شرک است. بنابرین می نگریم که علماء به تأویل آن مجبور گردیدند و آن را به نصوص محکم دیگری راجع ساختند تا در روشنی این نصوص معنای این حدیث را بدانند.

اگر به مخالفانی که علیه ما به این چنین شبهات متوسل می گردند بگوییم: کسی که ما و سایر مسلمانان را تکفیر می نماید و با مسلمانان، و وحدانیت و بیزاری شان از طاغوت ها بغض می ورزد، و دین آنها را دین خوارج مینامد، هدف شان از این تسمیه و نامگذاری نصرت دشمنان اسلام و پشتیبانی از قوانین و سربازان آنها علیه مسلمانان می باشد، اگر بر اساس استدلال به این حدیث

چنین شخص را کافر بگوییم این حقی است که در آن شکی گنجایش ندارد ونه به تأویلی نیاز دیده می شود، چون این بدون شک کفر است.

اما سخن این جاهل که کسی کافر نمی گردد مگر اینکه از والدین کافر، کافر زاده شده باشد، این دیگر سخن بی ارزش و نمایانگر این حقیقت است که گویندۀ آن دین اسلام را درک نکرده است. و این که ما خود را تکلیف دهیم علیه این شخص ردی بنویسیم این را ضیاع وقت و به هدر دادن سعی وتلاش ما در این راستا می دانیم، زیرا معنای سخنش این است که مسلمان هرگز کافر نمی گردد و این سخنی است که در گذشته عالم را بگذار که جاهلی نیز به آن لب نگشاده است. برای کشف بطلان این سخن آنچه از نصوص قرآن و سنت و اقوال علماء در باب احکام مرتد گذشت، کافی است. چون در این سخنان شفاء برای کسی است که چشمانش مبتلا به بیماری نابینایی نیست.

شبهه پنجم: عذر به جهل

مدافعان سربازان قانون می گویند: این سربازان جاهل اند ونیاز به کسی دارند که آنان را بیاموزاند، دعوت نماید وبرای شان امور را روشن سازد. این ها نمیدانند که سرداران شان طاغوت ها اند وطاعت این طاغوت ها در قانون سازی عبادت وشرک است، پس موالات (دوستی) آنان با طاغوت و پاسداری شان از قانون کفر نیست.

در جواب این شبهه باید کفت که: در اهمیت واولویت دهی دعوت این سربازان وکارمندان نظام های طاغوتی وکفری اصلا اختلافی نیست، واین از بهترین اعمال است،﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت:۳۳].

ترجمه: «چه کسی خوش سخن‌تر است از کسی که به (سوی) الله ﷻ دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از مسلمانانم».

اما هر شخصی که در عبادت با الله ﷻ قبل از دعوت شریکی می آورد و در اثنای آن وبعد از آن تا زمانیکه به توحید ملتزم نیست وبه طاغوت کفر نه ورزیده است، مشرک است. وسخن از اهمیت دعوت اینها بسوی اسلام، حکم اینها را تغیر نمی دهد، ونه این ها را موحد می گرداند، ونه مسمای شرک را از این ها برمی دارد،

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة:٦].

ترجمه: «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست، به او امان ده تا کلام الله را بشنود او را به ایمنگاهش برسان این از آن است که آنان گروهی ناآگاهند».

الله ﷻ اینها را قبل از اینکه کلام الله ﷻ را بشنوند مشرک می خواند در حالیکه آنان نمی دانند و جاهل اند. واینکه الله ﷻ رسول خویش ﷺ را مأمور به دعوت آنها می کند تا آنان را قرآن کریم بشنواند و بسوی اسلام دعوت نماید، این همه از وصف این ها به شرک نه قبل از دعوت ونه در اثنای آن ونه بعد از آن تا زمانیکه مشرک اند و به توحید ملتزم نیستند، تغیر نمی دهد. چون شرک اکبر در تضاد با توحید و عبارت از توجیه جزئی از عبادت ظاهری به غیر الله ﷻ است، این امری است که اصلا عامل آن به جهل معذور پنداشته نمی شود، زیرا الله ﷻ دلیل روشن وواضح را در ابواب گوناگون درین زمینه برپا داشته است، وعلماء نیز این دلایل را در ابواب مختلف چنین ذکر می نمایند:

اول- دلایل آشکار که دلالت بر وحدانیت الله ﷻ می کند:

دلایل آشکاری که دلالت بر ربوبیت الله ﷻ میکنند مانند اینکه او می آفریند، رزق می دهد، شکل می دهد وتدبیر امور را میکند.

واین دلایلی اند که بر وحدانیت الله ﷻ به آن استدلال می شود. پس کسی که چنین است بایست به تنهایی عبادت گردد، قانون بسازد، شرعا وعقلا جایز نیست که چیزی از عبادت به ماسوای او صرف و متوجه گردد، ﴿أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ﴾ [الأعراف-٥٤]،

ترجمه: «بدان که خلق و فرمانروایی خاصّۀ اوست».

دوم: تعهدی که الله ﷻ از بنی آدم گرفت:

الله ﷻ بنی آدم را از ظهر پدرشان آدم علیه السلام مانند مورچه ها بیرون ساخت، در قرآن کریم میاید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ١٧٣﴾ [سورة الأعراف].

ترجمه: «وهنگامی که رب تو از پشتهای بنی آدم، فرزندانشان را بر گرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت (و فرمود:) آیا من رب تان نیستم؟ گفتند: چرا نه (هستی.) گواهی دادیم. که (مبادا) روز قیامت بگویید، ما از این (حقیقت) بی خبر بودیم یا (مبادا) بگویید: نیاکانمان از پیش شرک آورده بودند و ما نسلی پس از آنان بودیم، آیا ما را به سزای آنچه بدکاران کردند، نابود می‌کنی». پس بعد از این تعهد که غیر از او پروردگاری نگیرند الله ﷻ آنان را به دعوای

غفلت، جهل وتقلید پدران در شرک ظاهر وآشکار معذور نمی داند.

سوم: اللهﷻ مردم را بر «فطرت» آفرید و آن را در قلب بندگان جابجا ساخت:

فطرت عبارت از این است که تنها کسی که خلق میکند ورزق میدهد شایسته عبادت، قانونگذاری وشریعت دهی است، چنانچه در حدیثی که شیخان (بخاری ومسلم رحمهما الله) آنرا روایت می کنند رسول اللهﷺ فرمودند: «هر نوپیدا بر فطرت تولد می شود پس والدین او را یهودی، نصرانی ویا مجوسی می گردانند». ودر روایتی در صحیح مسلم آمده است «مشرک می گردانند». در حدیث قدسی که آن را نیز مسلم رحمه الله روایت می کند آمده است: « من بندگانم را یکتا پرست آفریدم پس شیطان ها به سراغ شان آمدند و آنها را از دین شان منحرف ساختند، و آنچه را که من برای آنان حلال گردانیده بودم حرام گردانیدند».

چهارم: بخاطر تحقق این هدف بسا عظیم اللهﷻ پیامبران را فرستاد:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ ٣٦﴾

ترجمه: «ما در امتی رسولی را فرستادیم که الله عبادت نمایید و از (عبادت) طاغوت بپرهیزید».[سورة النحل].

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء : ١٦٥].

ترجمه: «رسولانی مژده آور و بیم کننده تا برای مردم پس از (ارسال) رسولان، بر الله ﷻ حجّتی ازمردم نباشد».

پس کسی که دعوت پیامبری به او نرسید حتما دعوت پیامبر دیگری را شنیده است، زیرا همهٔ آن ها، اگرچه شرایع شان متنوع اند اما دعوت شان بسوی تحقق وحدانیت الله ﷻ و از بین بردن شرک یکسان است، الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ [الإسراء-١٥].

ترجمه: «وما تعذیب کنندگان نبودیم تا اینکه رسولی را بفرستیم».

الله ﷻ برای همه مردم پیامبرانش را فرستاد و سلسلهٔ این رسالت را به محمدﷺ خاتمه داد، و راه را برای او ﷺ روشن ساخت، و حجت را برپا داشت، وبعد از رسول اللهﷺ پیامبری نیست.

پنجم: الله ﷻ کتابها را فرستاد:

این کتابها همه بسوی این هدف بسا بزرگ فرا می خوانند. الله ﷻ این کتابها را به کتابی که نه محو می شود ونه می پوسد ونه از بین می رود، خاتمه داد و حفاظت آنرا تا به روز قیامت بدوش گرفت. پس عظیم ترین و مهتمرین ابوابی را که این کتابها در بر گرفتند همانا قضیه یکتا پرستی ووحدانیت الله ﷻ است، الله ﷻ میفرماید:

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ١٩﴾ [سورة الانعام].

ترجمه: «وبه من این قرآن وحی گردید تا شما را وهرکسی را که (این قرآن) رسید بیم دهم».

و ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ [البينة:١].

ترجمه: «کافران از میان اهل کتاب و مشرکان (از آیین خود ملزم) به جدایی نبوده (و نیستند) تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید» وسپس برهان، حجت ودلیل را چنین معرفی کرد:

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفاً مُّطَهَّرَةً﴾ [البينة:٢].

ترجمه: «فرستاده‌ای از سوی الله است، که صحیفه‌های پاک را می‌خواند».

پس کسی که این قرآن عظیم به وی رسید بدون شک که بر وی اقامه حجت و بیم دهی برپا گردید، به ویژه در روشن ترین ابواب دین که همه پیامبران بخاطر آن فرستاده شده اند.

اما اگر مراد از اقامۀ حجت این باشد که نزد هر انسانی رفته شود وبرای او دعوت انفرادی صورت گیرد، این امریست که الله ﻷ آن را انکار می نماید، چنانچه در باره مشرکان می فرماید:

﴿فَمَا لَهُمۡ عَنِ ٱلتَّذۡكِرَةِ مُعۡرِضِينَ ٤٩ كَأَنَّهُمۡ حُمُرٞ مُّسۡتَنفِرَةٞ ٥٠ فَرَّتۡ مِن قَسۡوَرَةِۢ ٥١ بَلۡ يُرِيدُ كُلُّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ أَن يُؤۡتَىٰ صُحُفٗا مُّنَشَّرَةٗ ٥٢﴾ [سورة المدثر].

ترجمه: «پس آنان را چه شده است که از پند رویگردانند گویی که آنان درازگوشان (خران) رم کرده‌اند که از شیری گریخته باشند بلکه هر کس از آنان می‌خواهد که (به او) صحیفه‌هایی گشوده داده شود».

وسیرت رسول الله ﷺ در دعوت نیز آشکار است، دسته هایی از مردم از پذیرفتن دعوت اسلام امتناع می ورزیدند مگر وی ﷺ سرداران این دسته ها را بسوی اسلام فرا می خواند نه آنکه فرد فرد را دعوت کند، بلکه رسول الله ﷺ سفیران و فرماندهان خود را به اینکه اقامهٔ حجت بر همه مردم فرض است به ویژه محاربان (جنگجویان)، مکلف نمی ساخت.

علاوه بر این اقامهٔ حجت نزد علماء بعد از انتشار اسلام و نشر آن در اطراف واکناف زمین بجز از اقامهٔ حجت در سرآغاز دعوت واول اسلام ویا کسی که تازه به اسلام داخل گردیده است، می باشد. این طاغوت ها وانصار شان که نشانه های مشرکان قبلی را در سرپیچی از قرآن کریم که متضمن اهمال توحید است دنبال می نمایند، واز شنیدن قرآن مانند خران وحشی که از شیر فرار می کنند نفرت دارند، این ها همه مشرکان جاهل اند که از قرآن کریم ودلایل واضح ومستحکم آن رو گردانیده اند. سبب این اعراض وروگردانی عدم رسانیدن رسالت نیست، چنانچه سبب آن جهل، نافهمی، دیوانگی وخوردسالی یا مانند آن نیز نیست، بلکه اینها علاوه بر این، محارب (جنگجو) وامتناع کنندگان از تطبیق شریعت

اسلامی نیز اند. و هویدا است که اقامهٔ حجت بر محارب فرض نیست، از اینجا علماء در این باب میان جنگجویان در قتال دفع (جهاد برای دفاع از سرزمین اسلام) وقتال طلب (جهاد برای توسعهٔ رقعهٔ اسلام) فرق قایل اند. با این همه این عده از علمای سوء و اجیر از این عساکر، کارمندان و کسانیکه علیه دین الله ﷻ و اولیای او تعالی می جنگند دفاع می نمایند، و می خواهند که باطل شان را پینه نمایند، وگمان می کنند که حجت بر آنها قایم نیست، وپیامد این گمان مناقض ومعارض با این سخن الله ﷻ است که می فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ [الأنعام:١٤٩].

ترجمه: «بگو: دلیل رسا (و محکم) از آن الله است».

پدران مشرکان وجاهلان قبل از ارسال رسول الله ﷺ بیم داده نشده بودند مگر با وجود آنهم هنگامی که مردی از رسول الله ﷺ از حال پدر خود بعد از مرگ می پرسد، رسول الله ﷺ می فرماید: «پدرم وپدرت در جهنم است». الله ﷻ در مورد آن ها می فرماید:

﴿لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ [يس:٦].

ترجمه: «تا قومی را بیم دهی که پدران شان بیم داده نشده اند پس آن ها غافل اند».

آنان در جهنم اند زیرا الله ﷻ حجت بالغه خود را بر اصل توحید وتحذیر از شرک اکبر و عبادت غیر الله به طرق گوناگون اقامه داشته است، و همه پیامبران را بخاطر این هدف فرستاده است.

وبا این همه برخی ها که از دین به جز اسم آن و از نشانه های آن به جز رسم آن چیزی دیگری را نمی دانند در باب شرک صریح، و روشن، وتوحیدی که بزرگترین حق الله ﷻ بر بندگان است و به همین هدف همهٔ پیامبران فرستاده شدند و همهٔ کتاب ها نازل گردیدند و حجت ها یکی پی دیگری اقامه شد این ها در این باب، خواهان اقامه حجت می کردند!! وشاید درین زمینه شبهاتی را بیاورند، و به آیاتی استدلال کنند، و آن را در غیر موضع آن بگذارند، مانند این سخن الله ﷻ که می فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً ۝١٥﴾ [سورة الاسراء].

ترجمه: «وماتعذیب کنندگان نبودیم تا رسولی را بفرستیم».

و می گویند که تکفیر در همه ابواب حتی در باب شرک اکبر بدون اقامه حجت، جایز نیست.

در آیت ذکر شده دلیلی بر این سخن فاسد شان نیست. الله ﷻ نفرمود که ما تکفیر کنندگان نیستیم تا اینکه رسولی را بفرستیم بلکه گفت تعذیب کنندگان نیستیم، و مراد از تعذیب در این آیت ریشه کنی دنیوی است مانند این سخن الله ﷻ:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَا ۝٥٩﴾ [سورة القصص].

ترجمه: «و پروردگار تو هرگز نابود کننده شهرها نیست مگر آنکه در مرکز آن (دیار) رسولی بفرستد که آیات ما را بر آنان

بخواند و هرگز نابود کننده شهرها نیستیم مگر در حالی که مردمانش ستمکار باشند».

ویا اینکه مراد از عذاب، عذاب اخروی است. ﴿كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَوۡجٌ سَأَلَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَذِيرٞ ٨﴾ [سورة الملك].

ترجمه: «هر گاه گروهی در آن افگنده می‌شوند نگهبانانش از آنان می‌پرسند: آیا هشدار دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟ گفتند چرانه، (بلکه آمده بود)».

از سوی دیگر کافر یا اینکه کافر معاند است مانند کسانیکه الله‌ﷻ بر آنها خشمگین میباشد، حق را شناسد اما به آن کفر می ورزد، ویا اینکه کافر جاهل واعراض کننده و گمراه است، مانند گمراهانی که علمای شان از آنان حق را پوشانیده اند. وهر کافری کفرش از علم و انکار حق نیست، بلکه اکثر کفار جاهلان وگمراهان اند، وتقلید شان از سرداران، بزرگان و پدران شان آنان را به جهنم وارد می سازد، حالانکه آنان گمان می کردند که این ها آنان را بسوی کامیابی می برند!

و الله‌ﷻ دلایل خویش را بر شرک اکبر برپا داشته است، و جاهل در این باب معذور پنداشته نمی شود، زیرا جهل او در این حال ناشی از اعراض وسرپیچی از دین و نیاموختن آنچه که بندگان بخاطر آن آفریده شده اند می باشد، نه جهلی که بر آن حجت اقامه نگردیده است.

در داستان زید بن عمرو بن نفیل﷛ مسلمانان را درس وعبرتی است. وی توحید را بدون اینکه رسولی در زمان او مبعوث گردد وقبل از بعثت رسول اللهﷺ متحقق می سازد. وبا این همه زید بر ملت ابراهیم علیه السلام بود، به توحید راهیاب گردید، از طاغوت های قومش بیزاری جست، و از عبادت ونصرت آنها اجتناب کرد، واین برای وی کافی بود. رسول اللهﷺ خبر داده است که زید به تنهای اش امتی است که در آخرت زنده گردانیده می شود، و رسول اللهﷺ وی را می دید که در سفرهٔ گوشت حیوان ذبح شده بر بت های مشرکان، برای وی پیشکش می گردید اما وی از خوردن آن اباء می ورزید ومی گفت من چیزی را که بر بتهای شما ذبح می گردد نمی خورم، وذبایح قریش را به باد انتقاد می گرفت. وی می گفت: «گوسفند را الله﷯ آفریده است و از آسمان برایش آب می فرستد و از زمین برایش می رویاند، سپس شما آن را به نام کس دیگری بجز الله﷯ ذبح می کنید، و این همه را نادیده می گیرید، و بجز الله﷯ کس دیگری را تعظیم می کنید» روایت از بخاری رحمه الله.

ببیید چگونه وحدانیت الله﷯ در فطرت زرع شده است در حالیکه شرک بیماری خودساختهٔ انسان است که بسوی آن منحرف میشود. این مردی است که پیامبری او را نیامده است اما با این همه وحدانیت را شناخت و آن را متحقق ساخت ونجات یافت. ودر تفاصیل شریعت وعباداتی که بجز حجت رسالت شناخته نمی

شوند در آن معذور پنداشته شد. چنانچه در روایت ابن اسحاق رحمه الله آمده است، که زید می گفت: «بار الها اگر محبوبترین راه ها را بسویت می شناختم تو را به آن عبادت می کردم اما نمیدانم، سپس بر کفش در زمین به سجده می افتاد». این شخص به ترک نماز، روزه و شرایع دیگر که به جز توسط پیامبران شناسایی نمی گردد معذور پنداشته شد. و اهل زمانه اش که والدین رسول الله ﷺ نیز از جمله آنها بودند معذور پنداشته نشدند چون وحدانیت را متحقق نساختند، و از شرک وکفر بیزازی نکردند، با اینکه بیم دهنده ویا پیامبری بسوی آنان چنانچه الله ﷻ خبر داده است نیامده بود.

به این معنا به خوبی دقت کنید و بدانید که باب عذر به جهل که علماء آن را به بحث گرفته اند برخی از متاخرین در زمان ما در آن داخل شده اند و به جز کسی که همه ابعاد آن را دانسته است دیگران آن را به درستی نفهیمده اند. وکسی که نصی را می گیرد وبر آن مسایل بزرگی را بناء می نماید در اصل از حقیقت به دور رفته و به هدف نرسیده است.

و باید دانست که کفر این طاغوت ها و انصار آنان ناشی از جهل که عبارت از عدم رسیدن حجت رسالت است نمیباشد. پیامبرﷺ که بعد از وی پیامبری نیست، مبعوث گردید، و کتاب الله ﷻ که بیم دهنده برای انسانان است محفوظ است. واین کتاب در نزد آنان وجود دارد، اما اکثر مردم زندگانی دنیا را بر آخرت پسندیدند. آنان

از حق و پیروی آن سرپیچی کردند، پس کفر شان کفر اعراض وسرپیچی است، نه کفری که ناشی از عدم رسیدن حجت رسالت است. و باید دانست کسانی که:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾[التوبة:۲۱].

ترجمه: «احبار ورهبان شان را پروردگارانی بجز از الله گرفتند» نمی دانستند که پیروی در شریعت وقانون سازی عبادت و شرک است، چنانچه در حدیث عدی بن حاتم که به مجموع سندهایش صحیح است آمده است، که آنان علمای شان را عبادت نکردند! نمی دانستند که پیروی در حلال ساختن، حرام ساختن و شریعت سازی عبادت است اما کافر شدند، چون این حق را بجز الله به کس دیگری تفویض کردند، و از کسانی شدند که معبودانی بجز از پروردگار آسمان ها وزمین به خود گرفتند و به جهل معذور نشدند. وسبب اینهمه در منافی و تضاد واقع شدن با فطرتی بود که الله بندگان را بر آن آفرید، پس کسی که آفرید. رزق داد، شکل بخشید و خلق کرد او حق دارد که شریعت سازد، امر ونهی نماید، و فیصله کند، نه کسی دیگری. و الله همه پیامبران را فرستاد و کتابها را فرود آورد تا او تعالی به یگانگی عبادت گردد، و در حکم وشریعت سازی به تنهایی پیروی شود، واز عبادت غیر الله اجتناب صورت گیرد. این مسئله در زمان ما روشنتر است. این مامور، آن پولیس، آن قاضی ویا کارمند استخبارات گمان می کند

که مسلمان است و قرآن کریم را شب وروز تلاوت می کند که بر اقامه حجتش بیافزاید! اما با این همه از نصرت اسلام وقرآن کریم کنار می رود، و کسانی را که سعی می ورزند قرآن کریم را حاکم بگردانند ونصرت دهند، محاکمه می نماید، به زندان می افگند، علیه آنان جاسوسی می کند، وعلیه کسی که بسوی وحدانیت الله ﷻ وبیزاری از شرک دعوت می نماید می جنگد، و در مقابل، قانون شرکی طاغوت را حمایت می کند، آن قانونی که احکام شرعیت را لغو نموده است، و از اولیای طاغوت که دشمنان اسلام اند پشتیبانی می نماید وهمکار آن ها می گردد، وعلیه اهل حق با آن ها همکاری می کند...

پس آیا تناقض این همه با دین الله ﷻ بر کسی که گمان اسلام را می نماید، پوشیده است؟ آیا این از امور پوشیدهٔ است که گفته شود که بر این ها در این باب اقامه حجت نگردیده است؟ سوگند به الله ﷻ که این قضیه، روشنتر از آفتاب در هنگام استوای آن در نیمهٔ روز است.

این جا دو گروه ودو دسته اند که به مخاصمت می پردازند: دستهٔ شرک ودستهٔ توحید. صف قانون وضعی و صف شریعت پاکیزه. این ها به اراده خود و اختیار کامل شان صف طاغوت را می گزینند یا اینکه این صف را دوست دارند، ویا زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند، و در جستجوی تنخواه و معاش تقاعد و...اند. در راه و صف طاغوت می جنگند و آن را نصرت می

بخشند، وبا کسی که با طاغوت دشمنی می کند یا از آن اجتناب می ورزد، می جنگند.﴿الَّذِينَ آمَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾ [النساء:٧٦].

ترجمه: «کسانی که ایمان آوردند در راه الله ﷻ می جنگند وکسانی کفر ورزیدند در راه طاغوت می جنگند». بنابر این این سربازان در روز قیامت هنگامی که پیروزی اهل توحید، وشکست وهلاکت اهل شرک را مشاهده می کنند می گویند:

﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ﴿٦٧﴾ رَبَّنَآ ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَٱلْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾﴾ [سورة الاحزاب].

ترجمه: «و گویند: پروردگار ما، ما از سرداران و بزرگان ما فرمان بردیم، پس ما را از راه به در بردند (گمراه ساختند) رب ما، به آنان (سهمی) دو چندان از عذاب برسان و آنان را بسیار از رحمت خود دور بدار».

به این سخن شان تأمل کنید ﴿فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠﴾ ترجمه: «ما را از راه گمراه ساختند» آیا معذور پنداشته شدند؟ و الله ﷻ در مورد برخی زیادی از کفار می فرماید:

﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾﴾ [سورة : الکهف].

ترجمه: «و خود گمان می برند که کار نیک می کنند».

﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [سورة : الاعراف].

ترجمه: «گمان می نمایند که هدایت شدگان اند».

﴿وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍۚ ١٨﴾ [سورة : المجادلة].

ترجمه: «وگمان می نمایند که برچیزی اند».

واین همه به آنان نفعی نمی رساند، زیرا آنها قضیه واضح وظاهری را نقض کرده اند، قضیه یی را که الله ﷻ حجت خویش را بر آن اقامه داشته و بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده است، واگر اشتباه و انحراف اینها در امر پوشیده وپنهانی رخ میداد در حالیکه اصل اسلام را با خود می داشتند حال این ها این چنین نمی بود.

و سخن در این باب به درازا می کشد واهل علم در این باب به تفصیل نوشته اند وما نیز کتابی را به عنوان «الفرق المبین بین العذر بالجهل والإعراض عن الدین» در این باب نوشته ایم اما با این تفصیل در این مقام بسنده می نماییم و این برای کسی که هدایت می خواهد، کافی است.

شبهه ششم: اجبار، رزق ومصلحت

شبهه افگنان میگویند برخی زیادی از سربازان وکارمندان طاغوت را نمی پسندند، بلکه به آن کفر می ورزند، و از قانون وضعی آن بیزاری می جویند، اما به سبب رزق، تنخواه و منافع بعد از تقاعد سربازی وکارمندی این نظام کفری را می نمایند. آنان میگویند که عده یی از این سربازان وکارمندان بیچاره ومجبور اند وراه دیگری وجود ندارد، ویا هم بعضی از آنان ادعا دارند که در وظیفه وماموریت شان مصلحتی برای اسلام وخدمتی برای مسلمانان میباشد.

در جواب این شبهه باید گفت ایمان تنها اعتراف ظاهری به الله ﷻ ورسول او نیست، بلکه ایمان عبارت از اعتراف وپیروی از احکام آنان که مشتمل بر اعتقاد قلبی و زبانی وعمل بر جوارح واندام میباشد است. در غیر آن اعتقاد باطنی در قلب به تنهایی خود نمایانگر ایمان شخص نیست.

پس انسان باید در ظاهر وباطن به طاغوت کفر ورزد، وبنا برین ما در شریعت مکلف به ظاهر هستیم و به بحث از غیب که در قلبها نهان است و بجز الله ﷻ کسی آن را نمی داند مکلف نگردیده ایم. انسان منافق هنگامی که کفر و بغض با شریعت را در قلب خود پنهان می کند وایمان به الله ﷻ وکفر به طاغوت والتزام به شعایر ظاهر اسلام را آشکار می سازد اگرچه این همه از خوف سلطان

اسلام باشد، ما مکلف هستیم که بر اساس ظاهر باوی معامله نماییم، و باطنش را به الله ﷻ بگذاریم. ظاهرا این چنین اشخاص در زمرۀ مسلمانان پنداشته میشوند، خون ومال شان محفوظ می باشد، اما حساب شان در آخرت بر الله ﷻ است.

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ ١٤٥﴾ [سورة : النساء]

ترجمه: «بی گمان که منافقان در پایینترین طبقه جهنم اند». واگر کفر را ظاهر سازند با آنان معاملۀ کافر صورت می گیرد.

پس کسی که گمان می کند که در قلب به الله ﷻ ایمان آورده وبه طاغوت کفر می ورزد مگر ظاهر او مخالف با این گمان میباشد، او از سربازان شرک و انصار طاغوت است که به تعداد لشکر طاغوت می افزاید، آن را نصرت می بخشد، و قانون وضعی را حمایت می کند. آن قانون طاغوتی را یاری میدهد که مسلمان مکلف به کفر ورزیدن به آن شده است، وی علیه مسلمان می جنگد، واز نظام پشتیبانی می کند. پس ما بر وی بنابر ظاهر حکم می نماییم ... وچنانچه در حدیث است، ما به شگافتن قلب ها وبحث امور پنهانی مکلف نگردیده ایم.

عمر بن خطاب رضی الله عنه چنانچه در صحیح بخاری رحمه الله آمده است می گوید: «مردم در زمان رسول الله ﷺ به وحی گرفته می شدند، پس کسی که خیری را برای ما ظاهر ساخت وی را امان می دهیم و نزدیک می سازیم، و با سریره ونهان او کاری نداریم، الله ﷻ نهان اورا محاسبه می کند، و کسی که به ما شری را ظاهر ساخت وی را

امان نمی دهیم، و نه وی را راستگو می پنداریم، هر چند مدعی شود که نهان او زیبا است». همچنان در حدیث بخاری رحمه الله در داستان لشکری که می خواهد به کعبه یورش برد میاید که با وجود آنکه در لشکر عده یی مجبور اند مگر الله ﷻ آنان را همه در زمین فرو می برد ... پس این حدیث نشاندهنده این حقیقت است که در دنیا بر اساس ظاهر تعامل صورت میگیرد، وهمین است که ام المومنین رضی الله عنها هنگامی که از رسول الله ﷺ درباره کسانی پرسید که به تعداد لشکر افزوده اند در حالیکه نیت جنگ علیه مومنان را ندارند، رسول الله ﷺ فرمودند: «همه هلاک می شوند و به نیت های شان حشر می گردند».

علمای پیشین هنگام صحبت از لشکر (یاسا) که قانون تاتاریها بود واینکه در این لشکر کسانی وجود داشتند که نماز می خواندند و گمان می کردند که مجبور اند در اشاره به همین حدیث می نویسند: الله ﷻ لشکری را که می خواست حرمت ها را هتک کند - و این لشکر شامل مکره وغیر مکره است- همه را هلاک می سازد در حالیکه می تواند این ها را جدا سازد، وهمه را به نیت های شان زنده بگرداند. پس بر مجاهدان مومن چگونه فرض است که میان مکره وغیر مکره در حالیکه نمیدانند تفکیک نمایند؟ همچنان معاملهٔ رسول الله ﷺ با عموی خویش عباس رضی الله عنه نشاندهنده این حقیقت است. هنگامی که عباس رضی الله عنه در صف کفار در غزوهٔ بدر به اسارت گرفته شد ادعا کرد که وی مسلمان است، ودر حالیکه نمی

خواست جبرا توسط کفار بیرون شده وجزء این لشکر گردیده است. رسول الله ﷺ به وی می فرماید: «سریره وپنهان تو را به الله ﷻ می گذاریم اما تو در ظاهر علیه ما بودی». این حدیث را امام احمد رحمه الله روایت می کند ودر سند آن راوی یی است که ذکر نگردیده است، واصل واقعه در صحیح بخاری رحمه الله نیز ذکر شده است. در این واقعه می خوانیم که رسول الله ﷺ عموی خویش را مکلف ساخت تا مانند مشرکان دیگر خود را به فدیه آزاد سازد، وبا وی همانند افراد صفی که در آن بیرون شده بود وبه سیاهی لشکر آن افزوده بود معامله نمود، وهمین معامله را ما با سربازان شرک وانصار قانون می نماییم.

باید پرسید که اگر رسول الله ﷺ وصحابه کرام چون عمر رضی الله عنه نتوانست در میان صف تفکیک کند وکسانی را که ایمان شان در دل های شان نهان بود جدا سازد، آیا ما توان چنین تفکیک را داریم؟ وچگونه؟ این صفی است که در جنگ علیه اهل اسلام بیرون شده است، و به سیاهی لشکر اهل شرک وکفر افزوده است، پس حکم کسی که در این لشکر باشد، و موالات ونصرت طاغوت را در دنیا ظاهر سازد، حکم طاغوت ولشکر آن است، وما در احکام آخرت دخالتی نداریم. پس آیا آنچه که رسول الله ﷺ را در حالیکه متقی ترین، زاهدترین و خایف ترین ما از الله ﷻ بود در تکفیر وحکم بر مردم وسایر احکام کافی بود، ما را کافی نیست؟

اما از سوی دیگر دعوای اکراه واجبار در اینجا مردود است:

علماء حدودی را برای اکراه ترسیم کرده اند که بر مدعیان اکراه و اجبار در هیچ حالتی صدق نمی کند. اکراه (مجبور ساختن) بر گناه کاملا از اکراه بر کفر، شرک ونصرت دهی مشرکان وغیره متفاوت میباشد. اگر مسئله این سربازان وکارمندان را دقیقا مورد مطالعه قرار دهیم در می یابیم که آنان در هیچ حالتی مکره ومجبور نمی باشند، بلکه اکثر شان به وظایف واعمال شان افتخار می نمایند، و بر آن دست مزد و تنخواه و رتبه ها بدست می آورند ... پس این چه اکراهی است که برای صاحب آن مزد پرداخته می شود، و بر آن امتیازات می گیرد، سال ها شرک را نصرت می دهد، وگمان می کند که مکره است؟! اگر به بیچارگی وناتوانی پناه ببرند مردمانی قبل از آنان نیز به این وسیله متوسل گردیدند، اما از آن ها پذیرفته نشد. آنان قومی بودند که در مکه اسلام آوردند اما از صف مشرکان جدا نشدند، و به صف مسلمانان نپیوستند، هنگامی که روز بدر فرا رسید مشرکان آنان را در پیشاپیش صفوف خود قرار دادند... متوجه شوید، آنان داوطلبانه بیرون نشدند، ونه به رغبت خود در لشکر داخل شدند، تا رتبه و تنخواه بدست بیاورند. در حالیکه سربازان کنونی طاغوت ومزدوران آنان این گونه نیستند، با این همه الله ﷻ در مورد آنان آیتی نازل می نماید و بیان می دارد

که آنان معذور، بیچاره ودرمانده نیستند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ ٩٧﴾ [سورة النساء]

ترجمه: «کسانی را که ملایکه می میرانند، واینها بر خود ستمگران اند، (ملایکه) می گویند در کدام بودید؟». در کدام صف بودید: در صف اسلام ومسلمانان یا در صف شرک، کفر؛ قانون وضعی وقانون کفری؟ وجواب صریح وصحیح اینست که بگویند که در صف مشرکان بودیم، اما هنگامی که شکست این صف را مشاهده می کنند از جواب فرار می نمایند و به «استضعاف» بیچارگی وناتوانی پناه می برند، وگمان می کنند که این وسیله آنان را در بیزاری از شرک و مشرکان نفعی میرساند.

پس می بینیم، که این ها سعی می کنند تا از صف طاغوت و لشکر آن هنگامی که به شکست مواجه میشوند اعلان بیزاری کنند ودر این امر کوتاهی کردند و آن را اهمال داشتند، امری که این ها را به هلاکت رسانید. اما آیا این وسیله که به آن پناه می برند در حالیکه در صف طاغوت مرده اند و از آن در دنیا جدا نشده وبیزاری نجوئیده اند، به این ها نفعی می رساند؟ ببنید که چه پاسخی میدهند:

﴿فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ ٩٧﴾ [سورة النساء]

ترجمه: «در کدام بودید؟ گفتند ما مستضعفان در زمین بودیم».

این دلیل آنان است که از لشکریان کفر در مسیر تاریخ به ارث برده اند، واینگونه ما را همیشه جواب می دهند. هنگامی که آنان را به اسلام و بیزاری از شرک فرا می خوانیم:

﴿أَتَوَاصَوۡاْ بِهِۦۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ طَاغُونَ ۝٥٣﴾ [سورة الذاريات].

ترجمه: «آیا یگدیگر را به این سفارش داشتند بلکه این ها قوم طاغی اند».

این گونه مدافعان، از آنان به دفاع می پرادازند، وهنگامی که حکم این ها را در دین الله ﷻ وموقف شان را از اسلام بیان می کنیم می گویند:

﴿كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ ۝٩٧﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «می‌گویند: ما در دنیا ناتوان و ستمدیده بودیم».

تنخواه... خانه... نان... موتر ... پس آیا این دلیل آنها پذیرفته می شود؟ در پاسخ ملایکه به این ها غور نمایید و از این موقف بر حذر باشید ﴿قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ۝٩٧﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «(ملایکه) گفتند آیا زمین الله ﷻ فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است».

آیا دروازه های رزق خیلی وسیع وپهن نبود تا از این صف شرک هجرت می کردید؟ چی کسی مورچه، زنبور، پرندگان وسایر چارپایان و مشرکان وکافران را روزی می دهد؟ آیا کسی که این مخلوقات را روزی می دهد از اینکه متقیان ونیکوکاران را که خود

را از صف شرک پاکیزه ساختند، و از آن جدا شدند، واسلام واهل آن را نصرت داده اند، از رزق دهی آنان عاجز است؟ الله ﷻ از آنچه که این ها وی را وصف میدارند خیلی برتر است. به این وعید وتهدید الله ﷻ دقت کنید:

﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است».

در حالیکه آیات در حق کسانی نازل شده اند که داوطلبانه وبه اختیار خود به لشکر کفر نپیوسته بودند، بلکه در همان نخست در هجرت کوتاهی کردند، وهنگامی که امر به شدت گرایید در صف دشمنان اسلام سقوط کردند. سپس الله ﷻ می فرماید:

﴿إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةٗ وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلٗا ٩٨ فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورٗا ٩٩﴾ [سورة النساء].

ترجمه: « مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌ای ندارند و راهی نمی‌یابند اینان را باشد که الله ﷻ ببخشاید. و الله ﷻ بخشاینده آمرزگار است».

الله ﷻ به جز کسانی که توان هجرت را بسوی الله ﷻ ندارند دیگران را به عذر استضعاف وبیچارگی معذور نمی داند، ناتوان وبیچاره کسی است که زخمی باشد، توانایی نداشته باشد، در قید، زنجیر ویا اسارت واقع باشد، ویا مانند زن، کودک یا مرد سالخورده ویا انسان ناتوانی باشد که راه هجرت را در نمی یابد تا

بسوی صف مسلمانان بشتابد. سپس الله ﷻ بسوی هجرت و فرار از صف شرک ترغیب می نماید و اهل هجرت را به رزق خیلی زیاد وفراخی وعده می دهد چون کسی که چیزی را بخاطر الله ﷻ ترک می کند الله ﷻ به وی چیز بهتری از آن ارزانی می کند تا همه حجت های واهی وسست قوم باطل را نابود سازد، ﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ ١٠٠﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «و هر کس در راه الله ﷻ هجرت کند، در زمین جایگاه بسیار و گشایشی (در زندگی) یابد».

ودر جای دیگری در هنگام دعوت مومنان به بیزاری از شرک واهل آن می فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٨﴾ [سورة التوبة].

ترجمه: «و اگر از تنگدستی میترسید، الله اگر بخواهد شما را از فضل خویش، بی نیاز می‌گرداند. بی گمان الله ﷻ دانای باحکمت است».

و یک عده ئی دیگری واقع منحرف شان را به حجت مصلحت پینه می نمایند وگمان می کنند که این ها دین را به این وظایف گندۀ شان خدمت می نمایند، در حالیکه اکثر آنان خدمت جیب ها، شکم ها و پول هایشان را می کنند.

الله ﷻ سفیان ثوری را رحمت کند، روزی برخی از دوستان خود را وصیت می نمود وآنان را از تملق شاهان و ورود بر آن ها بر حذر می داشت با اینکه شاهان آن زمان به شرع الله ﷻ حکم می

کردند اما برخی از معاصی را ظاهر می ساختند، مگر شاهان کفر و شرک امروزی را چه حکمی خواهد بود؟ سفیان رحمه الله می فرماید: «از نزدیکی به امراء برحذر باش، و با آن ها در هیچ امری مخالطه مکن. وبرحذر باش که فریب داده شوی وبه تو گفته شود که به امراء نزدیک شو تا شفاعتی نمایی، ویا از مظلومی دفاع کنی، ویا از انسانی ستمی را دور نمایی، این خدعه وفریب ابلیس است، که علمای فاجر، این را ذریعه وزینه گردانیده اند».

آری... این خدعه وفریب ابلیس است که آن را امروز مصلحت دعوت می نامند، مصلحتی که به آن توحید را که بزرگترین مصلحت در وجود است ویران می کنند و حق را به باطل می پوشانند. سید قطب رحمه الله راست گفت هنگامی که مصلحت را چنین وصف نمود که مصلحت دعوت، لغزشگاه خیلی زیادی از دعوتگران گردیده است، و به بتی مبدل شده است که به جز الله ﷻ عبادت می گردد.

مردی از اهل سنت می شنود که دستهٔ از رهزنان بر ارتکاب کبایر، راهزنی، فواحش و منکرات جمع شده اند، شیخ می خواهد که این رهزنان را رهنمایی کند، اما گمان می کند که موفق نمی شود، محفل سماع وموسیقی را برای آنها آماده می کند که در آن موسیقی به دف نواخته میشود وبرخی از آنان راهیاب می گردند، و کسانی که از کبایر دست نمی کشیدند چنان شدند که از شبهات

وصغایر نیز پرهیز می کردند، آیا این روش شیخ جایز ومشروع است؟!.

اگرچه نتیجه این دعوت در ظاهر خوبست اما در نزد اهل اسلام هدف، مبرر وسیله نمی باشد، ونجاست همیشه نجاست است و ادرار به ادرار پاک نمی گردد. هدف دعوتگر خیلی عالی وپاکیزه است، و وسایلی که به این هدف انسان دعوتگر را می رساند، بایست که مانند هدف پاکیزه باشند. علمای پیشین روش این شیخ را شرعا حلاجی می نمایند ومی نویسند: «این روش مبتدعی در دین است که باید به (توسل) روش رسولﷺ از این روشهای شیطانی استغناء گردد».

وهویدا است که بزرگترین مصلحت در وجود توحید است، و بزرگترین مفسده در وجود شرک است، وهر مصلحتی که با مصلحت توحید متعارض واقع می گردد آن مصلحت مردود است، وهر مفسده در مقابل مفسده شرک، پوشیده است. وبرای هیچ کسی جایز نیست که عظمت توحید وخطر شرک را بداند وسپس به حجت مصلحت مزعوم و یا اینکه مفاسدی را دفع می کند به کلنگی از کلنگ های ویرانی توحید و به نگهبانی از نگهبانان شرک وکفر مبدل شود ودین خویش را گوسفند قربانی بگرداند، ودر آستانه های مصلحت ها ودنیای دیگران ذبح نماید وسخن در این باب به دارازا می کشد، و جایگاهش کتاب مفصلی است اما عقلمند را اشاره کافیست.

خاتمه

ودر اخیر، عدۀ زیادی که حقیقت اسلام را درک نکرده اند می گویند که شما از تکفیر این سربازان، کارمندان استخبارات و سایر انصار طاغوت چه فایده یی بدست میاورید؟

در جواب شان می گوییم:

اولاً مادامیکه این حکم الله ﷻ است پس این مهم نیست که حکمت آن را بدانیم واثر مترتب بر آن را درک کنیم. مهم اینست که بندگان الله ﷻ احکام دین را بدانند وبه آن کاملا تسلیم گردند.

ثانیا فواید تکفیر این ها بیشتر از آن است که شمار گردد، واگر در این فواید به جز تحقق وحدانیت الله ﷻ وپیروی ملت ابراهیم علیه السلام که متضمن بیزاری از شرک ومشرکان است چیزی دیگری نباشد، کافی خواهد بود. ﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ ٤﴾[سورة الممتحنة].

ترجمه: «به راستی که برایتان در ابراهیم و آنان که با او همراه بودند، سرمشقی نیکوست- چون به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای الله ﷻ عبادت می کنید بیزاریم. به شما ناباور شده‌ایم،

و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا اینکه تنها به الله ایمان آورید».

الله ﷻ ما را به اقتداء وپیروی از این قدوه حسنه واین ملت عظیم فرا می خواند که مهمترین ارکان آن بیزاری از شرک، و مشرکان و کفر ورزیدن به آن، ودشمنی با آنها است، پس کسی که کافر را از مسلمان تفکیک نمی تواند چگونه میتواند این هدف را متحقق سازد؟! الله ﷻ می فرماید: ﴿قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ ۝١ لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝٢ وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ۝٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ۝٤ وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ۝٥ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ۝٦﴾

ترجمه: «بگو ای کافران آنچه را شما می‌پرستید نمی‌پرستم و نه شما آنچه را که (من) می‌پرستم، می‌پرستید و نه من آنچه را شما پرستیدید می‌پرستم و نه شما آنچه را (من) می‌پرستم می‌پرستید شما را دین خود، و مرا دین من». [سورة الكافرون].

واز فواید بزرگ تکفیر این ها تفکیک وجدا سازی خبیث از پاکیزه وواضح ساختن راه جنایتکاران است:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَـٰتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ ٱلْمُجْرِمِينَ۝٥٥﴾ [سورة الانعام].

ترجمه: «و آیات را اینطور به روشنی بیان می‌کنیم تا راه مجرمان روشن شود».

پس کسی که کفر را از ایمان و کافر را از مسلمان تفکیک کرده نمیتواند چگونه می تواند که راه جنایتکاران ومجرمان را شناسایی

کند؟ وچگونه می تواند که راه مومنان را از راه مجرمان تفکیک نماید تا راه مومنان را بپیماید و از راه مجرمان پرهیز کند. وچگونه الحب فی الله (دوستی در راه الله‎ﷻ) را با مسلمانان و بغض فی الله (ودشمنی در راه الله‎ﷻ) را با کفار، که از مستحکمترین دستاویزات اسلام است متحقق سازد؟ دستاویزی که در ترک آن، هلاکت بزرگ و فساد بسا فراخی نهفته است. الله‎ﷻ می فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ﴿٧٣﴾﴾ [سورة الانفال].

ترجمه: «و آنان که کفر ورزیدند، کارسازان همدیگرند. اگر (ای مؤمنان) این (کار) را انجام ندهید در این سرزمین فتنه و فسادی بزرگ برپا می‌گردد».

واین موالات (دوستی) واین معادات (دشمنی) به متحقق ساختن نشانه ها ولوازم آن به شکل عملی ظاهر می گردد، وکسی که در میان صف ها نمی تواند تفکیک نماید چگونه این موالات ومعادات را متحقق می سازد؟ و حالاتی که ما در آن زندگی می کنیم بزرگترین شاهد بر این است.

کسی که این امر را اهمال کرده و آن را به دیدۀ حقارت می نگرد، می یابی نمی داند که کی را دوست داشته باشد؟ وکی را بد ببرد؟ با کی موالات وبا کی معادات کند؟ دیده میشود که این انسان در تعامل خود دچار اضطراب می گردد، بلکه با مسلمانان

ومجرمان یکسان معامله می کند، در حالیکه الله ﷻ چنین افراد را نکوهش می نماید: ﴿أَفَنَجۡعَلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ كَٱلۡمُجۡرِمِينَ ٣٥ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ٣٦﴾ [سورة القلم]

ترجمه: «آیا مسلمانان را مانند گناهکاران قرار می‌دهیم؟ شما را چه شده است، چگونه حکم می‌کنید»، ودر جای دیگری می فرماید:

﴿أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ ٢٨﴾ [سورة ص].

ترجمه: «آیا پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار می‌دهیم».

و همچنین الله ﷻ بر این امر احکامی را در عصمت خون، ومیراث، ولاء، نکاح، طعام، وذبح ومعامله با مردم مانند سلام دادن، مودت و سایر حقوقی که بر مسلمان فرض است یا حقوق ویژۀ را که متعلق کافران است مرتب ساخته است. وبنابر این تفاوت آشکاری را میان راه مسلمانان و چگونگی تعامل آنان با کفار ومشرکان، و راه کافران را که اصلا به این امر اهمیتی قایل نیستند و یکسره آن را گذاشته اند بلکه اهل اسلام را درین زمینه سرزنش می کنند، می یابی. کسانی هم اند که مسلمانان را تکفیر می نمایند، اوراق نزد آنان خلط گردیده است، از مسلمان بیزاری ورزیدند وبا او بغض نموده ودشمنی کردند وزبان های شان را در طعن ولعن به او ودعوت او، دراز ساختند. در حالیکه دشمنان الله ﷻ از آنان بجز مودت و تملق چیزی دیگری را نمی یابند.

این ها از این وصف ملایکه که رسول اللهﷺ را می ستایند (محمد جدا کننده میان مردم است) که روایت بخاری رحمه الله است، و در روایتی (میان مردم جدایی می افگند) یا غافل اند یا اینکه تغافل می نمایند، وخودرا فریب میدهند. این ها از راه قرآن کریم سر پیچی می نمایند، راهی که میان اهل شرک واهل ایمان جدایی افگند.

از فواید تکفیر این ها شناخت راه سالم دعوت نیز است، چنانچه انسان باید آن را در تعامل با کسانی که در میان شان زندگی می کند بپیماید. زیرا اگر مسلمان باشند از اینکه کافر باشند فرق دارند، واگر مشرک وبت پرست باشند از اینکه مشرک کتابی باشند فرق دارند، و اگر مرتد باشند از اینکه کافر اصلی باشند فرق دارند.

و هنگامی که رسول اللهﷺ معاذ رضی الله عنه را به یمن می فرستاد چنانچه در حدیث مروی در صحیحین است می فرماید: «تو به نزد قومی از اهل کتاب می روی پس نخستین چیزی که آن ها را به سوی آن فرا می خوانی شهادت لا اله الا الله است، ودر روایتی آمده است. اینکه الله ﷻ را به یگانگی عبادت نمایند، اگر پذیرفتند پس آن ها را آگاه ساز که الله ﷻ پنج نماز را در روز وشب بر آنها فرض گردانیده است...». ببینید که چگونه معاذ رضی الله عنه را از حال و حکم شان آگاه می سازد، وسپس روش دعوت و تعامل با آنان را بنابر شناخت شان بناء می کند (واین روش را به وی می آموزاند). وفواید دیگری نیز وجود دارد که این کتاب گنجایش حصر آن را ندارد.

و در اخیر:

پس این جاهلان و افتراء کنندگان از الله ﷻ بترسند، کسانی که ما را به تکفیر همه مردم متهم می نمایند آنچه را که ما می گوییم نمی شنوند، وآنچه را می نویسیم نمی خوانند. بی گمان که این ها بر پروردگاری که هیچ چیزی از وی پوشیده نیست عرضه می گردند، وسخنان شان در کتابی ثبت شده است، کتابی که نه کوچکی ونه بزرگی از آن فوت می گردد وهمه را درج کرده است.

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ۝٥٨﴾ [سورة الاحزاب].

ترجمه: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی که مرتکب شده باشند، می‌آزارند، به راستی (بار) بهتان و گناهی آشکار را بر دوش کشیده‌اند».

رسول الله ﷺ می فرماید: «کسی که دربارۀ مومنی آنچه را بگوید که در وی نیست الله ﷻ وی را در ردغه خبال (خونابه ها وچرک های زخمهای جهنمی ها) جا می دهد تا اینکه خارج کننده را بیاورد که وی را از چیزی که گفته است بیرون کند». روایت از ابو داود وطبرانی ودیگران رحمهم الله.

ما به صراحت اعلان می داریم که ما مسلمانی را به گناه غیر مکفری که آن را حلال گوید تکفیر نمی کنیم، ونه مردم را به عموم (همه را) تکفیر می نماییم، چنانچه دشمنان ما از طاغوت ها، و

خصوم ما از گروه های مرجئه ما را متهم می نمایند. ما کسی را تکفیر می کنیم که اسلام را ویران می کند، ویا در ویرانی آن همکاری می نماید، ویا به چیزی از شکننده های اسلام آغشته می گردد، ویا با اهل آن دشمنی می نماید، تا دشمنان شان را از اهل شرک وکفر یاری دهد، واز آن ها علیه اهل اسلام پشتیبانی نماید. ومیدانیم که کفر را شروط وموانعی است، وما حکم تکفیر را به موجودیت شرطها و از بین رفتن موانع آن می نماییم، ومی دانیم که از انسان گاهی سخن کفر ویا عمل کفر صادر می گردد اما بخاطر موجودیت مانعی از موانع کفر این انسان کافر نمی گردد.

ما در این اوراق وسایر کتاب های خود در کفر دشمنان اسلام و سربازان شرک کسانی که از دین بیرون شدند و علیه اهل دین جنگیدند وقانون شرکی ووضعی را حامی گردیدند، صحبت می کنیم. کفر اینها نزد ما، البته با دلایل شرعی، مانند آفتاب هنگام ظهر روشن وواضح است.

به خصوم خود می گوییم از الله ﷻ بترسید:

﴿وَلَا تَلْبِسُوا۟ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَٰطِلِ وَتَكْتُمُوا۟ ٱلْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾﴾

ترجمه: «وحق را به باطل نپوشانید و حق را کتمان ننمایید ودر حالیکه می دانید»[سورة البقرة].

میان ما وشما کتاب الله ﷻ وسنت رسول او ﷺ است، غیر از این فیصله کننده یی را نمی پذیریم. از قرآن وسنت دلیل وبرهانی

بیاورید تا آنچه را که گفتیم نقض کند، وإن شاء الله از کسانی ما را می یابید که به این دلیل شادمانی کنیم.

و از اولین کسانی باشیم که به آن رجوع کنیم:

﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ [سورة البقرة]

ترجمه: «بگو برهان تان را بیاورید اگر صادق هستید».

اما یاوه گویی ها و سفسطه سرایی های میان تهی وتهمت های باطلی که عاری از دلیل وبرهان شرعی باشند، و بر کتاب وسنت مبتنی نباشد، این همه مردود بر گوینده اش است. وکسی که دلیل شرعی را نمی پذیرد و به آن منقاد نمی گردد در وی خیری نیست، و با او کوتاهی سخن ودرازی آن نفعی نمی رساند.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثِۭ بَعۡدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ٦﴾ [سورة الجاثية].

ترجمه: « پس بعد از (پند) الله و آیات او به چه سخنی ایمان می‌آورند».

وصلى الله وسلّم على نبيّنا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين

Daar-ul-Sedq

از متن کتاب

این کتاب شامل شبهاتی است که همیشه می شنیدیم که توسط عدهٔ زیادی از مدافعان سربازان طاغوت ها و معتقدین قانون زمزمه می گردد، تااینکه سربازان شرک ؛آنانیکه از دین بجز نام آ ن چیز دیگری را نمیدانند با استفاده از این شبهات به مناقشه مسلمانا ن پر داختند، و با آنها جدال کردند، تا بدینوسیله بتوانند شرک و باطل خویش و یاری دادن طاغوت را مشروع جلوه دهند، در حالیکه اللّٰه عزوجل به نخستین چیزی که انسان را امر ونهی نموده است همانا اجتناب از(عبادت) طاغوت وکفر ورزیدن به آن است،

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولاًاَنِ اعْبُدُوااللّٰهَ واجْتَنِبُوالطَّغُوتَ) [النحل:٣٦]

ترجمه: مادر هر امتی رسولی را فرستادیم که اللّٰه عزوجل راعبادت کنید و از(عبادت) طاغوت اجتناب نمایید .

و (يُرِيدُونَ اَنْ يَّتَحا كَمُوْااِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ اُمِرُوْا اَن يَّكْفُرُوْابِهِ) [النساء٦٠]

ترجمه: می خواهند که به طاغوت فیصله نمایند در حالیکه امر کرده شدند که به آن کفر ورزند.

حکم شرعی درمورد عساکر حکومتهای طاغوتی ومدافعین قوانین وضعی